

## نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی

سید رضا مؤذنب<sup>۱</sup>  
حمید رضا یونسی<sup>۲</sup>

### چکیده:

نظریه «بسط تجربه نبوی»<sup>۳</sup> و در پی آن مصاحبه «کلام محمد»<sup>۴</sup>، حامل پیامی است به این مضمون که قرآن کریم از نظر معنا از سوی خداوند متعال نازل شده است و از نظر لفظ به همت پیامبر اکرم (ص) تألیف شده است و این در حالی است که بسیاری از آیات و روایات، نظری مغایر با این سخن را ارائه داده‌اند و بر این نظر هستند که لفظ و معنا هر دو از سوی خداوند متعال بوده و پیامبر اسلام (ص) تنها بشیر و نذیر بوده است که در این تبشیر و تنذیر آیات را به مردم همانگونه که بوده و از سوی خداوند متعال نازل شده است به مردم ابلاغ می‌فرمود، از این رو در این پژوهش با توجه به متن مقاله «بسط تجربه نبوی» و مصاحبه «کلام محمد» به بررسی و نقد این دیدگاه با تکیه بر آیات و روایات همت گمارده شده است.

**کلید واژه‌ها:** تجربه نبوی، نزول لفظی، نزول معنوی.

- ۱- استاد دانشگاه قم.
- ۲- مدرس مدعو دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری.
- ۳- مقاله «بسط تجربه نبوی» متن تحریر شده سخنرانی دکتر عبدالکریم سروش است که در تاریخ دوم مرداد ماه ۱۳۷۶ به مناسبت میلاد پیامبر اکرم (ص) ایراد کرده است.
- ۴- افزون بر نظریه یاد شده، دکتر سروش در همین راستا گفت‌وگویی را با میشل هوبینک (در بخش عربی رادیو جهانی هلند کار می‌کند) درمورد همین نظریه، دی‌ماه ۱۳۸۶ انجام داد که به «کلام محمد» معروف شد.

یکی از پرسش‌های قابل طرح درباره متن قرآن کریم آن است که آیا متن قرآن، به صورت کامل از سوی خداوند متعال نازل شده است یا این‌که فرشته وحی، پیامبر اکرم (ص) و یا دیگران نقشی در تکوین آن داشته‌اند؟ هرگونه موضع‌گیری و قضاوت پیشینی در خصوص پرسش یاد شده در چگونگی برداشت مفسران از قرآن کریم تأثیرگذار خواهد بود؛ زیرا اگر این امر مورد پذیرش و توجه مفسران قرار بگیرد که افزون بر محتوای قرآن، متن آن نیز به صورت کامل از سوی خداوند متعال نازل شده است، در مقام تبیین آن به گونه‌ای متفاوت از متون بشری با آن مواجه خواهند شد و انتظاری فراتر از متون بشری از آن خواهند داشت. بدین جهت در این خصوص دست کم چهار دیدگاه از سوی متفکران اسلامی درباره تکوین الفاظ و معانی قرآن مطرح و قابل بررسی است که البته برخی از آن‌ها صحیح است. این نظریات در چهار بخش ذیل قابل طرح است:

الف- محتوا و متن قرآن، از سوی خداوند متعال نازل شده است و پیامبر اکرم (ص) و فرشته وحی هیچ دخالتی در خلق معانی و گزینش الفاظ و عبارات قرآن نداشته‌اند.

ب- معانی قرآن از جانب خداست، ولی الفاظ و عبارات آن را جبرئیل انتخاب و تنظیم کرده است.

ج- معانی قرآن از جانب خداست، ولی پیامبر اکرم (ص) معانی قرآن را به قالب زبان عربی درآورده است.

د- پیامبر اکرم (ص) محتوا و متن قرآن را انشاء کرده است.

اما آنچه که ما در این نوشتار به دنبال بررسی و نقد آن هستیم، همان نظریه «ج» است که به گونه‌ای عبدالکریم سروش در مقاله «بسط تجربه نبوی» آن را عنوان کرده است البته علاوه بر نقد این اعتقاد دیگر وجوه این نظریه را نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### نقد نظریه بسط تجربه نبوی در سایه آیات

هر کس با دقت به سبک و روش قرآن کریم بنگرد، می‌یابد که قرآن کریم با الفاظ و تعبیراتی که دارد، وحی و کلام خدا، و نازل شده از ناحیه اوست و پیامبر اکرم (ص) نیز گیرنده وحی و مأمور به ابلاغ آن است، و با توجه به عصمت آن حضرت (ص) و امانتداری ایشان که در جای خود اثبات شده است، طبعاً آن حضرت (ص) نقشی جز وساطت در ابلاغ کلام خداوند متعال ندارد، و چنین نیست که الفاظ قرآن کریم ساخته ذهن آن حضرت (ص) باشد. برای اثبات ادعای خود دلایلی از قرآن کریم آورده تا حقانیت این ادعا را اثبات شده و نظریه مورد بحث با این ادله مردود شود.

#### ۱- عدم اطلاق قرآن کریم بر صرف معانی آن

در هیچ جای قرآن کریم نمی‌توان این مسئله را یافت که لفظ قرآن کریم و یا ضمائم و نام‌های دیگر آن، تنها اشاره به معنا داشته باشند، به گونه‌ای که بتوان استناد کرد که در این آیه منظور از قرآن، معنایی است که خداوند متعال نازل کرده است. برای نمونه، در سوره مبارکه شعرا آیات ۱۹۲ تا ۱۹۵ آمده است: «و انه لتنزيل رب العالمين، نزل به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين، بلسان عربي مبين»<sup>۱</sup> مراد از ضمیر «ه» در دو لفظ «انه» و «به» قرآن کریم است و «بلسان» هم متعلق به «نزل» می‌باشد؛ یعنی قرآن قطعاً نازل شده از ناحیه رب العالمین است و روح الامین یا جبرئیل قرآن را به زبان عربی بر قلب تو نازل کرده است تا از بیم‌دهندگان باشی. بنابراین کلمه «قرآن» نام الفاظ خاصه است که متضمن معانی مخصوصه می‌باشند نه خصوص معانی آن‌ها. (منتظری، پاسخ مصاحبهٔ سروش، ۱۳۸۷)

---

۱- هر کجا که ترجمه‌ای از آیات آمده است برگرفته از ترجمه عبدالحمید آیتی، ج ۴، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۴ است.

چنانکه در آیه شریفه جبرئیل را امین خواند و این از آن جهت که هیچ نوع تغییری در این کلام از مبدأ نزول تا زمان رسیدن به دست مردم ایجاد نشده است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل بیان تفسیر این آیات می‌نویسد: «اگر جبرئیل را امین خواند، برای این بود که دلالت کند بر این‌که او مورد اعتماد خدای تعالی و امین در رساندن رسالت او به پیامبر اوست، نه چیزی از پیام او را تغییر می‌دهد و نه جابجا و تحریف می‌کند، نه عمدا و نه سهوا و نه دچار فراموشی می‌گردد، همچنان که توصیف او در جای دیگر به روح قدس نیز به این معانی اشاره دارد؛ چون او را منزله از این‌گونه منقصت‌ها معرفی می‌کند». (طباطبایی، ۳۱۷/۱۵)

همچنین ضمیر در «نزل به» به قرآن برمی‌گردد، بدان جهت که کلامی است ترکیب شده از الفاظی، و البته آن الفاظ هم دارای معانی حقه‌ای است، نه این‌که به قول بعضی از مفسران آنچه جبرئیل آورده تنها معانی قرآن بوده باشد و رسول خدا (ص) آن معانی را در قالب الفاظ ریخته باشد، البته الفاظی که درست آن معانی را حکایت کند؛ زیرا همانطور که معانی از ناحیه خدا نازل شده، الفاظ هم از آن ناحیه نازل شده است، به شهادت آیاتی که به روشنی این معنا را می‌رسانند، از آن جمله فرموده: «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (قیامت، ۱۸) و نیز فرموده: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» (آل عمران، ۱۰۸، جاثیه، ۶) و نیز آیاتی دیگر، و پر واضح است که الفاظ، خواندنی و تلاوت کردنی است نه معانی.

رسول خدا (ص) در حینی که به ایشان وحی می‌شد، هم می‌دید و هم می‌شنید، اما بدون این‌که دو حس بینایی و شنوایی‌اش به کار بیفتد، همچنان که در روایت آمده، که حالتی شبیه به بیهوشی به آن جناب دست می‌داد، که آن را به «رحاء الوحی» نام نهاده بودند. پس آن جناب همانطور که ما شخصی را می‌بینیم و صدایش را می‌شنویم، فرشته وحی را می‌دید و صدایش را می‌شنید، اما بدون این‌که دو حاسه بینایی و شنوایی مادی خود را چون ما به کار بگیرد. و اگر رؤیت او و شنیدنش در حال وحی عین دیدن و شنیدن ما می‌بود، بایستی آنچه می‌دیده و می‌شنیده میان او و سایر مردم مشترک باشد و

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی ۵۱

خلاصه اصحابش هم فرشته وحی را ببینند و صدایش را بشنوند و حال آن که نقل قطعی این معنا را تکذیب کرده و حالت وحی بسیاری از آن جناب سراغ داده که در بین جمعیت به وی دست داده و جمعیتی که پیرامونش بوده‌اند هیچ چیزی احساس نمی‌کرده‌اند، نه صدای پایی، نه شخصی و نه صدای سخنی که به وی القاء می‌شده است.

این را هم نمی‌توانیم بگوییم که ممکن است خدای تعالی در آن حال در حاسه جمعیت تصرف می‌کرده و نمی‌گذاشته که آنچه را او می‌دیده ایشان ببینند و آنچه را او می‌شنیده بشنوند و خلاصه امور غیبی همه از این جهت غیبند که خدا در حواس ما تصرف کرده، که نمی‌توانیم آن‌ها را درک کنیم؛ زیرا اگر چنین حرفی را بزنیم، به طور کلی باید مانند سوفسطائیان بنیان هر تصدیق علمی را درهم بکوبیم و نسبت به هیچ تصدیقی اطمینان پیدا نکنیم؛ چون اگر مثل چنین خطای عظیمی از حواس ما که کلید همه علوم ضروری و تصدیقات بدیهی است، جائز باشد، دیگر چگونه می‌توانیم به تصدیق «دو تا چهارتا است» وثوق داشته باشیم؛ زیرا ممکن است احتمال دهیم که حواس ما در درک آن خطا رفته باشد و همچنین نسبت به بدیهی‌ترین قضایا از قبیل سفیدی برف و سیاهی زغال تشکیک کنیم.

علاوه بر این، این سخن از کسی سر می‌زند که قائل به اصالت حس باشد؛ یعنی بگوید غیر از محسوسات هیچ چیزی موجود نیست و این خطا از خطای دیگر فاحش‌تر است؛ زیرا در همین عالم شهود به بسیاری از چیزها علم و ایمان داریم، در حالی که با هیچ یک از حواس خود احساسش نکرده‌ایم و اگر ما کسی باشیم که وجود موجودی غیر محسوس را ممکن بدانیم، هرگز درباره فرشته وحی چنین حرفی نمی‌زنیم. (طباطبایی، ۳۱۸/۱۵)

مرحوم طبرسی در مجمع البیان آورده است: «وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ: قرآن فرستاده خداست که جبرئیل که فرشته امین اوست و در آن تغییر و تبدیل ایجاد نمی‌کند، بر قلب تو نازل کرده است. علت این که جبرئیل را روح می‌نامد، این است که وسیله احیاء دین و به قولی وسیله احیاء ارواح انسان‌هاست. و

برخی گفته‌اند: بخاطر این که خودش روحانی است. این که می‌گوید: بر قلب تو... تعبیر مجازی است؛ زیرا خداوند وحی را به سمع جبرئیل می‌رساند و جبرئیل نزد پیامبر آمده، برایش می‌خواند تا به خاطر سپارد و در دل خود حفظ کند. گویا قرآن بر دل پیامبر نازل می‌شود».

به عبارتی خداوند تعالی قرآن را به جبرئیل شنونده و او نیز همان چه شنیده است را به پیامبر اسلام (ص) ارائه کرده است. ملا فتح‌الله کاشانی در تفسیر خود ذیل آیات یاد شده موضوع را این‌گونه بیان کرده است: «تنزیل خدای تعالی جبرئیل (ع) را در قلب پیغمبر بر سبیل توسع است؛ چه حقیقت معنی آن است که حق تعالی اسماع قرآن کرد به جبرئیل و جبرئیل حفظ آن کرد و آن را بر رسول نازل ساخت و بر او خواند و آن حضرت حفظ آن فرمود بقلب خود». (طبرسی، ۳۲۰/۷)

در ضمن القاء جبرئیل امین (س) بر قلب و فؤاد رسول (ص) به طور موهبت وجودی و تعلیم روحی است که تزلزل و زوال‌پذیر نخواهد بود و الفاظ و عبارات آیات کریمه را همانطور که از مقام شامخ ربوبی جبرئیل بطور وساطت تلقی نموده، همان عبارات و معانی و حقایق آن‌ها را به قلب و فؤاد رسول (ص) بطور موهبت وجودی غیر قابل زوال و تحول القاء می‌کند و در نتیجه قلب و فؤاد رسول (ص) حقایق تازه و جدیدی را در روح و فؤاد خود یافته است که هرگز تزلزل و یا زوال‌پذیر نخواهد بود. همچنین «عَلَى قَلْبِكَ: بر دل تو؛ یعنی جبرئیل تلقین قرآن نمود تو را بر آنچه که به آن مأمور بودی بدون تبدیل و تغییر و تو آن را فراگرفتی از او و در دل نگاه داشتی. نکته: تنزیل خدای تعالی جبرئیل را در قلب پیغمبر، بر سبیل مجاز و توسع است؛ زیرا حقیقت معنی آن است که حق تعالی اسماع به جبرئیل و جبرئیل حفظ آن نمود و آن را بر رسول نازل و بر او خواند و آن حضرت حفظ آن فرمود به قلب خود، پس گویا جبرئیل بنفسه نازل شده با قرآن بر دل آن حضرت. (طبرسی، ۳۲۰/۷)

روایاتی نیز در این راستا ارائه شده است. برای نمونه در تفسیر صافی ذیل این آیات آمده است: «و فی العلل عن الصادق عن ابيه عليهما السلام قال ما انزل الله تبارك و تعالی

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی ۵۳

کتاباً و لا وحياً آلاً بالعربية فكان يقع في مسامع الأنبياء بالسنة قومهم و كان يقع في مسامع نبينا صلى الله عليه و آله بالعربية فإذا كلم به قومه كلمهم بالعربية فيقع في مسامعهم بلسانهم. و كان احد لا يخاطب رسول الله صلى الله عليه و آله بأى لسان خاطبه آلاً وقع في مسامعه بالعربية كل ذلك يترجم جبرئيل عنه تشریفاً من الله له (ص).» (فيض كاشاني، ۵۱/۴)

همانگونه که در روایات و اقوال مفسران بیان شد، این شی (قرآن کریم) کتاب است پس قاعدتاً باید ملفوظ باشد، زبان را در بر می‌گیرد و این تنها در صورتی امکان دارد که لفظی در میان باشد؛ زیرا معنا که نیازمند زبان نیست و دیگر این که این لفظ و کتاب در زبان عربی، همه نزول یافته از سوی خداوند متعال به وسیله جبرئیل است پس دلیلی در اینجا یافت نمی‌شود که بخواهیم لفظ قرآن کریم را به پیامبر اکرم (ص) نسبت دهیم. در سوره مبارکه یوسف، آیه شریفه ۲ می‌خوانید: «انا انزلناه قرآنا عربيا لعلکم تعقلون» در این آیه ضمیر «ه» در انزلناه، قرآن کریم است که خداوند متعال آن را به صورت قرآنی عربی نازل کرده است. عبارت «قرآنا عربيا» که در این آیه آمده است، نشانه آن است که الفاظ از سوی خداوند متعال آمده است و الا چه لزومی داشت که این عبارت آورده شود؛ زیرا اگر به قول نویسنده مقاله بسط تجربه نبوی، خداوند متعال تنها معانی را به پیامبر (ص) داده است، دیگر لفظی در میان نبود تا بخواهد از آن به هر اسمی یا عرب، یا عجم و... نام ببرد؛ زیرا به اعتقاد سروش، الفاظ از آن پیامبر اکرم (ص) است و او این معانی را در قالب الفاظ ریخته است. حال این چه مفهومی دارد که پیامبری که معنا را گرفته است، در بیان لفظ بیاید و بگوید که این قرآن به عربی نازل شده است؛ زیرا قرآن لفظ نبوده تا بخواهد به زبانی نازل شود و لفظ را پیامبر اکرم (ص) خود به آن داده است. از طرفی خداوند در آیات دیگر علت عربی بودن زبان قرآن را این گونه بیان می‌کند: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَّا فَضَّلَتْ ءآيَاتُهُ ءَ أَعْجَمِيًّا وَعَرَبِيًّا؛ اگر قرآن را به زبان عجم می‌فرستادیم، می‌گفتند: چرا آیاتش به روشنی بیان نشده است؟ کتابی به زبان عجم و پیامبری عرب؟» (فصلت، ۴۴) از طرفی طبق این آیه خداوند کریم این

کتاب شریف را به زبان عربی فرورستاد تا پیامبر اکرم (ص) و پیروان ایشان در آن تدبر و و تعقل کنند.

علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌آورد: «معنای آیه - و اللّٰه اعلم - این می‌شود: ما این کتاب مشتمل بر آیات را در مرحله نزول ملبس به لباس و واژه عربی و آراسته به زیور آن واژه نازل کردیم تا درخور تعقل تو و قوم و امت باشد، و اگر در مرحله وحی به قالب الفاظ خواندنی در نمی‌آمد، و یا اگر درمی‌آمد به لباس واژه عربی ملبس نمی‌شد، قوم تو پی به اسرار آیات آن نمی‌بردند و فقط مختص به فهم تو می‌شد؛ چون وحی و تعلیمش اختصاص به تو داشت و این خود دلالت می‌کند بر این‌که الفاظ کتاب عزیز به خاطر این‌که تنها و تنها وحی است و نیز به خاطر این‌که عربی است، توانسته است اسرار آیات و حقایق معارف الهی را ضبط و حفظ کند؛ و به عبارت دیگر در حفظ و ضبط آیات الهی دو چیز دخالت دارد؛ یکی این‌که وحی از مقوله لفظ است، و اگر معانی الفاظ وحی می‌شد و الفاظ حاکی از آن معانی، الفاظ رسول خدا (ص) می‌بود - مثلاً مانند احادیث قدسی - آن اسرار محفوظ نمی‌ماند و دوم این‌که اگر به زبان عربی نازل نمی‌شد و یا اگر می‌شد ولی رسول خدا (ص) آن را به لغت دیگری ترجمه می‌کرد پاره‌ای از آن اسرار بر عقول مردم مخفی می‌ماند، و دست تعقل و فهم بشر به آن‌ها نمی‌رسید». (طباطبایی، ۷۵/۱۱)

در خصال از حضرت صادق (ع) نقل است که فرمود: «تعلّموا العربیة فانّها کلام اللّٰه الذی تکلم به خلقه (صدوق، ۲۳۷/۱) یاد بگیرید عربیت را، پس بدرستی که آن کلام خدا است، تکلم فرموده به آن خلق خود را. در انوار گفته «لعلکم تعقلون» علت انزال است؛ یعنی قرآن را به لغت شما عربی نازل نمودیم به جهت این‌که تأمل و تفهم نمائید و عقل خود را در آن کار بندید تا آگاه شوید و بدانید چنین بیانی متقن از کسی که به حسب ظاهر تعلیمی ننموده البته معجزه و از جانب خدای تعالی نازل شده». (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۶۶/۶)



### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی ۵۵

در تفسیر اثنی عشری علت تنزیل به زبان عربی، تأمل و تفهم بیان شده است و این آیه که در مقام بیان علت به این نام است، خود ثابت کننده این امر است که الفاظ از سوی خداوند متعال نازل شده است. مهم تر این که سرورش خود قائل به تنزیل است، اما تنها برای معانی، حال با این وجود چگونه می تواند این آیه و آیات دیگری که تأکید بر نزول قرآن با زبان عربی دارند را بر طرف کند. محمدجواد مغنیه در تفسیر خود ذیل این آیه می نویسد: «المعنی ظاهر، و هو ان الله سبحانه أنزل القرآن بلغة العرب ليدرکوا سره و عظمته، و يعقلوا معانيه، و يعملوا بها». (مغنیه، ۲۸۶/۴) همان گونه که از عبارت مغنیه پیداست وی معنای ظاهری آیه را این گونه عنوان می کند که خداوند سبحان، نازل کرد قرآن را به زبان عربی تا بیابند سر و عظمت آن را.

در سوره مبارکه نحل آیه شریفه ۱۰۲ نیز می خوانید: «قل نزله روح القدس من ربک بالحق؛ بگو روح القدس آن را از سوی پروردگارت به حق نازل کرده است.» در این آیه تعبیر «قل» نشان دهنده آن است که پیامبر اکرم (ص) از سوی خداوند متعال مخاطب بوده است. در ادامه می فرماید: روح القدس آن را؛ یعنی قرآن کریم را از سوی پروردگارت به حق نازل کرده است؛ یعنی واسطه وحی (روح القدس)، قرآن را به همین شکل بر او فرستاده است.

آیه دیگری که می توان در رد این نظریه بر آن استدلال کرد، آیه شریفه ۱۸، از سوره مبارکه قیامت است. در این آیه شریفه آمده است: «فَإِذَا قرَأناه فاتبع قرآنه» در این آیه شریفه، مخاطب پیامبر اکرم (ص) است، به این که «آن گاه که ما آن وحی را خواندیم پس تو خواندن آن را دنبال نما» این آیه به خوبی دلالت دارد که وحی و قرآن کریم بر پیامبر اعظم (ص) خوانده شده است. خواندن هم مربوط به الفاظ است نه معانی؛ یعنی وقتی قرائت وحی آن را تمام کردیم، و خلاصه وحی ما تمام شد، آن وقت خواندن ما را پیروی کن، و بعد از تمام شدن کار ما تو شروع به خواندن کن. (طباطبایی، ۱۱۰/۲۰)

«فَإِذَا قرَأناه؛ یعنی جبرئیل به امر ما بر تو قرائت کرد (طبرسی، ۶۰۱/۱۰) درباره «فَاتَّبِعْ قرآنه» ابن عباس گفته: یعنی قرائت آن؛ یعنی وقتی جبرئیل از قرائت آن فارغ

شد، بخوان پس پیامبر اکرم (ص) بعد از این وقتی جبرئیل بر او نازل می‌شد سر را پائین انداخته و گوش می‌داد وقتی او می‌رفت قرائت می‌کرد.» (محدث بحرینی در تفسیر برهان از علی بن ابراهیم نقل نموده است) در تفسیر بیان السعاده نیز آمده است: «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» روایت شده که پس از نزول این آیه هر وقت جبرئیل بر نبی صلی الله علیه و آله نازل می‌شد گوش می‌کرد و هرگاه جبرئیل می‌رفت می‌خواند.» (سلطانعلی شاه، ۳۷۴/۱۴) و در تفاسیر دیگر نیز همه این مسئله را به همین شکل نقل کرده‌اند. با این وجود آیا می‌توان ادعا کرد که الفاظ قرآن را خداوند نفرستاده است؟! زیرا آیه تصریح به قرائت دارد و نمی‌توان قرائت کرد چیزی را که ملفوظ نباشد.

## ۲- نسبت انزال قرآن کریم به خداوند نه پیامبر (ص)

در ۲۸ آیه شریفه از آیات قرآن کریم می‌بینیم که مسئله انزال به خداوند متعال نسبت داده شده است و پیامبر اکرم (ص) جز دریافت کردن این پیام، هیچ کار و دخل و تصرف دیگری در آن نداشته است. برای نمونه در آیه شریفه ۱۹ از سوره مبارکه انعام می‌خوانیم: «وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ»؛ یعنی همین قرآن بر من وحی شده است تا با آن شما و کسانی را که به آن‌ها رسد، بیم دهم. اسم اشاره‌ای که در این آیه آمده است نشانه این مسئله است که همین قرآنی که به مردم رسیده است، اراده و اختیار پیامبر اعظم (ص) و صورت‌گری او در آن دخیل نبوده است.

آیه «يَأْيُهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» (المائدة، ۶۷) نیز دلالت دارد که همان چیزی که از طرف خداوند بر پیامبر اکرم (ص) فرودفرستاده شده و انزال یافته است همان را او باید به مردم برساند، نه آنچه را که پیامبر اسلام (ص) صورت‌بخشی کرده یا درخور فهم مردم آن را پایین آورده است. در روایات مشهوری که از امام محمد باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده، چنین آمده است: «خداوند به پیامبر (ص) وحی کرده بود، که علی (ع) را جانشین خود گرداند. می‌ترسید این کار بر گروهی گران آید. این آیه نازل شد تا پیامبر (ص) را بر این کار تشجیع کند. مقصود این است که اگر

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی / ۵۷

از تبلیغ آنچه به تو دستور داده شده است، خودداری و کتمان کنی، گویی هیچ یک از مأموریت‌های خود را انجام نداده‌ای و از لحاظ استحقاق کیفر، تفاوتی ندارند.» (طبرسی، ۳/۳۴۵) همان‌گونه در روایت آمده است پیامبر اکرم (ص) مأمور شده است تا عین کلام که همان تفویض ولایت امیرالمؤمنین (ع) است را ابلاغ کند و در غیر این صورت دچار عقوبت خواهد شد. با وجود این‌گونه تعبیرات چه جای اصرار است که ما لفظ قرآن را به پیامبر (ص) نسبت دهیم.

در این آیه خداوند متعال دو برهان را در سلب اختیار از پیامبر اکرم (ص) بیان کرده است؛ یکی خطاب به پیامبر اعظم (ص) با لفظ رسول و دیگر بیان نکردن خود پیام. در این آیه رسول الله (ص) با این‌که دارای القاب زیادی است، با عنوان رسالت مورد خطاب قرار گرفته، و این از این جهت است که در این آیه گفت‌وگو از تبلیغ است، و مناسب‌ترین القاب و عناوین آن جناب در این مقام، همان عنوان رسالت است، برای این‌که بکار رفتن این لقب خود اشاره‌ای است به علت حکم؛ یعنی وجوب تبلیغی که بوسیله همین آیه به رسول الله (ص) گوشزد شده است، و می‌فهماند که رسول، جز انجام رسالت و رسانیدن پیام کاری ندارد، و کسی که زیر بار رسالت رفته، البته به لوازم آن‌که همان تبلیغ و رسانیدن است، قیام می‌کند.

دوم این‌که در این آیه از خود آن مطلبی که باید تبلیغ شود اسم نبرده، تا هم به عظمت آن اشاره کرده باشد و هم به آن چیزی که لقب رسالت به آن اشاره داشت، اشاره کند؛ یعنی بفهماند که این مطلب امری است که رسول الله (ص) در آن هیچ‌گونه اختیاری ندارد؛ بنابراین، در آیه شریفه دو برهان بر سلب اختیار از رسول الله (ص) در تبلیغ کردن و یا تأخیر در تبلیغ اقامه شده است؛ یکی تعبیر از آن جناب به رسول، و یکی هم نگفتن اصل مطلب، و در عین این‌که دو برهان است، دو عذر قاطع برای رسول الله (ص) در جرأتش بر اظهار مطلب و علنی کردن آن برای عموم هست، و در عین حال تصدیق فراست رسول الله (ص) هم هست؛ یعنی می‌فهماند که رسول الله (ص) درست تفرس کرده و در احساس خطر مصیب بوده است، و نیز می‌رساند که این مطلب از مسائلی

است که تا رسول الله (ص) زنده است باید به زبان مبارک خودش به مردم ابلاغ شود و کسی در ایفای این وظیفه جای خود آن جناب را نمی‌گیرد. (طباطبایی، ۴۹/۶)

از جمله آیات دیگری که صراحتاً بیان می‌کند که قرآن کریم به صورت همین الفاظ نازل شده است، آیه شریفه «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (العلق، ۱) است. روایتی که ذیل این آیه آمده است مشهور است که چه واقعه‌ای بین رسول خدا (ص) و جبرئیل رخ داد. در آنجا جبرئیل به پیامبر خدا (ص) عرض می‌کند: بخوان (اقْرَأْ). پیامبر خدا (ص) می‌فرماید: من خواندن نمی‌دانم (ما انا بقاری). بعد از سه بار تکرار شدن این ماجرا، پیامبر (ص) می‌پرسد چه بخوانم؟ جبرئیل عرض می‌کند: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»؛ یعنی این عبارات را جبرئیل عیناً بیان کرد و پیامبر (ص) آن را خواند. حال چگونه می‌توان گفت که الفاظ را پیامبر (ص) خود عنوان کرده است و این قرآن کریم دیالوگی بین رسول خدا (ص) و جامعه آن زمان است.

اصلاً دیالوگی بودن قرآن کریم آن را محدود به همان زمان می‌کند؛ زیرا پرسش مردم آن زمان درخور فهم آن‌ها و عرب بدوی بوده است و اگر قرار به این باشد که قرآن دیالوگی بین پیامبر خدا (ص) و مردم عصر نزول باشد، اصلاً این کتاب شریف زنده نمی‌ماند تا این گونه در قرن ۱۵ و تا روز حساب، اعجاب همگان را برانگیزد. تعجب از این جاست که سرورش خود می‌گوید: «کشف پیامبر (ص) اتم کشف‌ها بوده است»، اما در ادامه می‌گوید: «عارفان و شاعران و... بر فربهی این تجلیات می‌افزایند.» خوب کسی نیست بگوید که اتم قابل افزایش نیست تا دیگران آن را فربه کنند.

کلمه «قرائت» به معنای ضمیمه کردن حروف و کلمات به یکدیگر در زبان است، و این کلمه را به هر ضمیمه کردنی نمی‌گویند؛ مثلاً جمع کردن عده‌ای به دور هم را «قراءت القوم» نمی‌گویند، دلیل این ادعا این است که تکرار یک حرف از حروف الفباء در زبان را هم قرائت نمی‌گویند. (راغب اصفهانی، ماده قرأ) وقتی گفته می‌شود «قراءت الكتاب» معنایش این است که از ضمیمه کردن چند حرف از آن، کلمه در آوردیم و از ضمیمه کردن کلمات آن با یکدیگر، جمله‌هایی در آورده، مطالبی استفاده کردیم، هر چند

### نزول قرآن: لفظی یا معنوی ۵۹

که آن حروف و این کلمات را به زبان هم نیاورده باشی، پس قرائت، هم شامل مطالعه می‌شود، و هم شامل آنجایی که جمع حروف و کلمات را تلفظ بکنی، و هم آنجایی که این عمل را با شنیدن انجام دهی، که اطلاق قرائت بر معنای اخیر تلاوت هم نامیده می‌شود، هم چنان‌که خدای تعالی فرموده: «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً» (البینه، ۲) ظاهر این‌که به طور مطلق فرمود: «اقرا»، این است که منظور از آن معنای اول است، و مراد، امر به تلقی آیاتی از قرآن است که فرشته وحی از ناحیه خدا به آن جناب وحی می‌کند، پس جمله مورد بحث امر به قرائت کتاب است، که خود این امر هم از آیات آن است، و این، نظیر گفتار هر نویسنده‌ای است که در آغاز نامه‌ای که به دیگری می‌نویسد سفارش می‌کند که این نامه مرا بخوان، و به آن عمل کن، پس این‌که می‌گوید: «این» و یا می‌گوید «آن» خودش نیز جزو نامه است. (طباطبایی، ۳۲۳/۲۰)

از این دسته از آیات می‌توان به (طه، ۲) (الاسراء، ۱۰۶) (مریم، ۹۷) (الاعلیٰ، ۱۶) (المزمل، ۵) (الزخرف، ۲ و ۳) اشاره کرد. این‌ها بخشی از آیاتی است که در این زمینه آورده‌ایم، ولی به طور کلی آیاتی که در آن سخن از فروفرستادن قرآن مجید است و تعبیری از ماده «نزل» است، دلالت دارد که پایین آوردن قرآن کریم به سطحی که مردم بفهمند کار پیامبر اکرم (ص) نیست، بلکه امری غیر اختیاری است که توسط مبدأ غیبی انجام گرفته است، بخاطر همین، هیچ آیه‌ای را نمی‌یابید که فروفرستادن قرآن کریم به سوی مردم را به پیامبر اعظم (ص) نسبت داده و او را مولد و فاعل وحی قلمداد کرده باشد. (منتظری پاسخ به مصاحبه کلام محمد)

### **۳- دلالت آیات مصدر به قل**

در قرآن کریم دسته‌ای از آیات بیان شده است که با خطاب و امر «قل» به پیامبر اکرم (ص) فرمان داده که آنچه را به دنبال امر «قل» آمده است بگوید، این دلالت دارد که آن آیات صورت داده و قالب یافته از سوی پیامبر خدا (ص) نیست؛ چرا که معنا ندارد رسول خدا (ص) خود عبارت‌پردازی کرده باشد و در صدد آن تعبیر به «قل»

بنماید. همچنین چنانچه پیامبر (ص) برای درخور فهم کردن معنای عمیق وحی برای مردم، خودش به صورت بخشی آن همت گمارده باشد، ذکر حروف مقطعه در اوایل سوره‌ها که تاکنون رأی جازمی بر آن قرار نگرفته است، چگونه تبیین و توجیه می‌شود؟ اگر صورت عبارات غیبی باشد می‌توان آن‌ها را بین پیامبر(ص) و آن مبدأ دانست ولی درغیر آن صورت چطور؟ (منتظری، پاسخ به مصاحبه کلام محمد)

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (البقره، ۹۷) به آنان که با جبریل دشمنی می‌ورزند، بگو: اوست که این آیات را به فرمان خدا بر دل تو نازل کرده است تا کتاب‌های دیگر آسمانی را تصدیق کند و برای مؤمنان رهنمون و بشارت باشد».

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصَدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبَوَّعَهَا عِوَجًا وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ (آل عمران، ۹۹) بگو: ای اهل کتاب، به چه سبب آن‌ها را که ایمان آورده‌اند از راه خدا باز می‌دارید و می‌خواهید که به راه کج روند؟ و شما خود به زشتی کار خویش آگاهید و خدا نیز از آنچه می‌کنید غافل نیست».

«فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (الزخرف، ۸۹) پس، از آن‌ها درگذر و بگو: ایمنی است شما را. آری به زودی خواهند دانست».

«وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (المؤمنون، ۹۷) بگو: ای پروردگار من، از وسوسه‌های شیطان به تو پناه می‌آورم».

این‌ها تنها بخشی از آیات قرآن کریم بودند که در اثبات مدعای خود در این بخش مطرح کرده‌ایم.

#### ۴- دلالت سؤالات مطرح شده برای پیامبر(ص)

در بسیاری از آیات قرآن کریم اشاره می‌شود به این‌که ای پیامبراکرم (ص) از فلان چیز از تو سؤال می‌شود. آیا این امری معقول است که پیامبر اعظم (ص) پرسش را از زبان شخصی دیگر خطاب به خود بیان کند که یسئلونک عن الساعه، یسئلونک عن

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی / ۶۱

الاهله و... انسان عاقل که این امر را بر نمی‌تابد. با استشهاد به این آیات می‌توان گفت که خداوند متعال این آیات را به همین شکل و صورت به پیامبر اکرم (ص) القاء کرده است و حتی پاسخ این سؤالات را هم به پیامبر خویش (ص) ارائه داده است.

برای نمونه، خداوند متعال می‌فرماید: «وَسأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ (البقره، ۲۲۰) تو را از یتیمان می‌پرسند. بگو: اصلاح حالشان بهتر است.» خوب به وضوح در این آیه پیداست که خداوند متعال از امری که در آینده اتفاق می‌افتد به پیامبر (ص) خبر می‌دهد و به او می‌فرماید که از یتیم از تو سؤال می‌شود و تو این پاسخ را ارائه کن که اصلاح حالشان بهتر است. حال ما بیاییم و این صراحت در نص را برداشته و بگوییم پیامبر (ص) همچون استادی بوده که تنها کلیاتی را می‌دانسته و دیگر از ریز موضوعات مطرح شده در سر کلاس بی‌خبر است.

همان‌گونه که بیان شد، این آیات به همین شکل بیان شده است و پیامبر (ص) هم مأمور شده است تا پاسخ را به همان شکل ارائه دهد؛ زیرا در آیه شریفه امر از سوی خداوند متعال است که «قل» و در آیات دیگر نیز به پیامبر (ص) خطاب می‌شود که اگر ذره‌ای در ابلاغ این رسالت کوتاهی کنی عذابی بیش از مخلوقات دیگر را خواهی دید. حال چگونه می‌توان پذیرفت که این آیات الفاظی است که از پیامبر (ص) ناشی شده است و خود گوینده، شنوده، پاسخ دهنده و هم خود بیان کننده به مردم بوده است؟ از این‌گونه آیات در قرآن کریم فراوان یافت می‌شود. برای نمونه چند آیه را در

ذیل می‌آوریم:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَمَا كَانَ مِنكُمْ لَهُ عَمَلٌ حَسِبْتُمْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ كَافِرًا فَأُولَٰئِكَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْغَنِيُّ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ. (البقره، ۲۱۹)

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٌّ فَاعْتَرِزُوا النَّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.  
(البقره، ۲۲۲)

### ۵- آیات مربوط به وحی

در قرآن کریم آیات فراوانی یافت می‌شود که از ریشه «وحی» بهره برده است و وحی هم به معنای القای مطلبی از سویی به سویی، از شخصی به شخصی است. از این قبیل آیات می‌توان در رد سخن سروش استفاده کرد که این الفاظ تمامی از سوی خداوند متعال است. برای نمونه در آیه شریفه می‌فرماید: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ» (الاعراف، ۱۱۷) در این فراز از آیه شاید بگوییم که منظور از وحی القای معنا بوده است، اما در ادامه آیه می‌فرماید: «أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ» ما وحی کردیم که عصای خود را بیافکن. با این وجود، ما بیاییم و بگوییم که خداوند یک معنای بالاتر از توان ما را به پیامبر (ص) ارائه داده است و او بعد از نزول دادن سطح مطلب آن را در قالب الفاظ برای ما بیان کرده است. این کمی بعید به نظر می‌آید. این گونه می‌شود که ما بگوییم خداوند فرضاً موسی (ع) را به امری بزرگ‌تر فرمان داد و او بعد از نزول دادن سطح آن عصای خود را انداخت؛ یعنی مطلب را تا حد انداختن عصا پائین آورد. اصلاً هیچگونه تناسبی در این گونه آیات با آن نظریه نمی‌توان یافت. در ضمن این نظریه باید تمامی قرآن را شامل شود. این گونه که نیست بگوییم این آیات را شامل و آن آیات را تحت پوشش خود قرار نمی‌دهد.

در آیه دیگری خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...» (الانعام، ۵۰) در این آیه شریفه خداوند متعال به پیامبر اکرم (ص) امر می‌کند که بگو. چه چیزی را؟ این را که به شما نمی‌گویم خزانه‌های خداوند نزد من است و غیب نیز نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام، تنها از آنچه که به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم. خداوند متعال در این آیه شریفه به پیامبر اعظم (ص) دستور می‌دهد تا تمامی امور ماوراءالطبیعه



### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی ۶۳

را از خود دور کند و به مردم بگوید که تنها آنچه که به من وحی می‌شود به شما می‌گویم؛ یعنی من دخل و تصرفی در این امر ندارم، این‌گونه نیست که آیات در قالبی مجرد به من وحی شود و من آن را به زعم خود و درخور فهم شما پردازش کنم.

در ذیل این آیه حدیثی به این شکل نقل شده است: در عیون- حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «بدرستی که خدای عزّ و جلّ حرام فرموده حرام را و حلال نموده حلال را، و واجب فرموده واجبات را. پس نیامد پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حلال کردن حرام الهی یا حرام نمودن حلال سبحانی یا رفع واجبی در کتاب خدا که رسم آن باقی است بدون ناسخ. پس آن شیئی است که سعه ندارد اخذ آن و عمل به آن به جهت آن که رسول الله (ص) نبود که حرام نماید حلال خدا را و نه حلال کند حرام الهی را و نه تغییر دهد واجبات و احکام را، و بود آن سرور در این‌ها تماما متبع تسلیم شونده و اداکننده از جانب خداوند عزّ و جلّ. و اینست قول حق تعالی: «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» پس بود آن حضرت متبع خدا، مؤدی از جانب خدا آنچه را که امر شده از تبلیغ رسالت». (بروجردی، ج ۱، باب ۶، ص ۲۶۰، حدیث ۲۲؛ صدوق، باب ۲۹، جزء اول، فی الاخبار المشوره)

خوب با این صراحتی که امام رضا (ع) در کلام خود در این رابطه بکار برده‌اند آیا باز می‌توان گفت که پیامبر اسلام (ص) چیزی نازل‌تر از آنچه را که دریافته بود به مردم انتقال داد. شاید سرورش پیش خود فرض کند که با این نظریه مقام نبوت را بالا می‌برد، ولی هزار امای موجود در این نظریه را بی‌پاسخ گذاشته است.

آیه دیگری که پنبه تمام نظریات از این دست را می‌زند این آیه شریفه است که می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ مَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ (الانعام، ۹۳) کیست ستمکارتر از آن کس که به خدا دروغ بست یا گفت که به من وحی شده و حال آن‌که به او هیچ چیز وحی نشده بود و آن کس که گفت: من نیز همانند آیاتی که خدا نازل کرده است، نازل خواهم کرد؟».

در این آیه خداوند متعال تصریح کرده است که ستمکاران آن دسته از انسان‌هایی هستند که بگویند که بزودی مثل آنچه خدا نازل کرده را نازل می‌کنیم. آیه شریفه تصریح به نزول این الفاظ از سوی خداوند متعال دارد و الا نزول معانی عارفانه و کشف و شهود و تبدیل آن به الفاظ از سوی پیامبر اکرم (ص) که مستلزم این ادعا نبود؛ زیرا در آن صورت اصلاً نمی‌شد تحدی کرد؛ چون آن‌ها شهود شخصی بود که به زعم سروش تنها فرقی با شهود عارفان در اذن به مأموریت است.

آیه دیگری را که می‌توان دلیل بر بی‌محتوایی نظریه سروش دانست این آیه شریفه است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى...» (یوسف، ۱۰۹) و ما پیش از تو به رسالت نفرستادیم مگر مردانی را از مردم قریه‌ها که به آن‌ها وحی می‌کردیم... آیا انسان عاقل می‌پذیرد که پیامبر اکرم (ص) این الفاظ را خود گفته باشد و خود را از سوی دیگر مخاطب قرار دهد و پیامی را به خود القاء کند. نص صریح آیه این است که من خدا پیش از توی پیامبر (ص) این کار را انجام دادم. متکلم خداوند متعال و مخاطب پیامبر اعظم (ص) است. نظریه‌پرداز محترم چگونه با این آیات برخورد خواهد کرد؟

در قرآن کریم می‌خوانیم: «فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا طه، ۱۱۴) «پس برتر است خدای یکتا آن پادشاه راستین. و پیش از آن که وحی به پایان رسد در خواندن قرآن شتاب مکن. و بگو: ای پروردگار من، به علم من بیفزای.» این آیه شریفه بیان می‌کند که پیامبر اعظم (ص) زمانی که وحی به پایان نرسیده بود، شروع به تلاوت آیه شریفه می‌کرد.

در رابطه با نزول قرآن مفسران سه وجه را بیان کرده‌اند؛ یکی آن که جبرئیل وقتی قرآن را بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواند آن حضرت نیز با جبرئیل تلاوت می‌نمود، آیه نازل شد ای پیغمبر در تلاوت قرآن شتاب مکن تا جبرئیل از ابلاغ آن فارغ شود. دیگر آن که آن حضرت (ص) پس از ورود، آیه را بر اصحاب تلاوت می‌نمودند پیش از آن که بیان آن وارد شود، خطاب رسید شتاب مکن در تلاوت آن تا

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی ۶۵

آن که بیان ما برسد. وجه سوم این که ای پیغمبر شتاب مکن و درخواست منما از نزول قرآن پیش از آن که وحی ما به تو برسد چه ما آیات قرآن را در وقت حاجت و بر حسب اقتضا و مصلحت نازل می‌کنیم و این وجوه بر خلاف حقیقت و ظاهر آیه است...». (بروجردی، محمد ابراهیم، ۳۰۴/۴)

سیاق آیات مورد بحث شهادت می‌دهد بر این که در این آیه تعرضی نسبت به چگونگی تلقی رسول خدا (ص) بر وحی قرآن شده است و بنابراین، ضمیر در «وحیه» به قرآن بر می‌گردد، و جمله «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» نهی از عجله در قرائت قرآن است و معنای جمله «مَنْ قَبْلُ أَنْ يَقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» این است که قبل از تمام شدن وحی از ناحیه فرشته وحی، در خواندن آن عجله مکن. پس این آیه می‌رساند که وقتی وحی قرآن برای آن جناب می‌آمده، قبل از این که وحی تمام شود، شروع به خواندن آن می‌کرده، و در آیه، آن حضرت (ص) را نهی فرموده‌اند از این که در قرائت قرآن و قبل از تمام شدن وحی آن عجله نکنند، پس آیه مورد بحث در معنای آن آیه دیگر است که می‌فرماید: «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ». (القیمه، ۱۶ تا ۱۸)

مؤید این معنا جمله بعد است که می‌فرماید: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»، برای این که جمله «لَا تَعْجَلْ... وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» می‌رساند که مراد استبدال است؛ یعنی به جای این که در آیه‌ای که هنوز به تو وحی نشده عجله کنی علم بیشتری طلب کن و برگشت معنا به این می‌شود که اگر تو به قرائت آیه‌ای که هنوز بر تو نازل نشده عجله می‌کنی، برای این است که تا اندازه‌ای بدان علم پیدا کرده‌ای، ولی تو به آن مقدار علم اکتفاء مکن، و از خدا علم جدید بخواه، و بخواه که صبر و حوصله‌ات دهد تا بقیه وحی را بشنوی.

این آیه شریفه از جمله مدارکی است که مضمون روایات را تأیید می‌کند، که آمده است: قرآن کریم دو بار نازل شده، یکی بار اول که همه‌اش از اول تا به آخر دفعتاً نازل شده است، و یکی هم آیه آیه و چند روز یک بار، و وجه تأیید آن این است که اگر

رسول خدا (ص) قبل از تمام شدن آیه، و یا چند آیه‌ای که مثلاً الآن جبرئیل آورده، علمی به بقیه آن نمی‌داشت، معنا نداشت بفرماید: قبل از تمام شدن وحیش در خواندنش عجله مکن، پس معلوم می‌شود قبل از تمام شدن وحی هم آن جناب آیه را می‌دانسته». (طباطبایی، ۲۱۵/۱۴)

روایتی ذیل این آیه آمده است: «فی تفسیر علی بن ابراهیم و قوله: وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ بَادِرَ بِقِرَائَتِهِ قَبْلَ تَمَامِ نَزُولِ الْآيَةِ وَالْمَعْنَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» أَي يَفْرَغُ مِنْ قِرَاءَتِهِ «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». (حویزی، ۳۹۶/۳؛ قمی، ۶۵/۲) همان‌گونه در روایت آمده است تأکید بر دو لفظ نمود دارد؛ یکی لفظ «آیه» و دیگر لفظ «معنا» امام (ع) نزول را به هر دو نسبت داده است.

منظور از وَلَا تَعْجَلْ ... شاید آن باشد که آن حضرت (ص) با نزول اولی و دفعی، همه قرآن را می‌دانست ولی اگر خود ادا می‌کرد، در قالب اعجاز بیان نمی‌شد؛ لذا خداوند متعال می‌فرماید: پیش از آن که جبرئیل بخواند تو در خواندن آن عجله نکن، در این صورت مراد از «القرآن» همان مقدار است که بنا بود جبرئیل در هر دفعه بخواند، مؤید این جمله وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا است که به آنچه می‌دانی قناعت مکن بلکه علم دیگری را که همان ادای مطلب در قالب اعجاز است از خدا بطلب». (قرشی، ۴۵۲/۶)

در سوره مبارکه شوری می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَأَرْبَبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (الشوری، ۷) و نیز این قرآن را به زبان عربی بر تو وحی کردیم تا اُم القری و ساکنان اطرافش را بیم دهی. همچنین آنان را از روز قیامت - که در آن تردیدی نیست - بترسانی که گروهی در بهشتند و گروهی در آتش سوزان».

همان‌گونه که در این آیه شریفه آمده است، خداوند متعال برای وحی خود که به سوی پیامبرش (ص) فرستاده است، دو تعبیر؛ قرآن و عربی را بکار برده است؛ یعنی برای وحیی که انجام داده است نام و زبان تعیین کرده است و پیامبر اسلام (ص) هم آن

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی ۶۷

را در انذار و تبشیر به قیامت، بهشت، دوزخ و... عنوان کرده است. سروش چگونه این آیه را در نظر خود توجیه می‌کند، مگر آن‌که در نص بودن کتاب خلل وارد کند که این‌گونه نیست. همانگونه که بیان شد خداوند متعال در این آیه شریفه بحث زبان را مطرح می‌کند، اگر ما قول سروش را بپذیریم مبنی بر ملفوظ شدن آیات از سوی پیامبر اسلام (ص)، دیگر انزال به زبان عربی معنا ندارد؛ زیرا سروش انزال را قبول دارد، ولی اختلاف وی با نظر مشهور در این است که انزال تنها در معنا بوده است و لفظ بعد از مرحله انزال معنا از سوی خداوند بلند مرتبه، توسط پیامبر (ص) ایجاد شده است. خوب با این تعبیر آیه فوق را چگونه می‌توان توجیه کرد؛ زیرا همانطور که در آیه شریفه خواندیم خداوند در انزال خود به زبان عربی اشاره کرده است و زبان در این آیه نمی‌گنجد مگر در قالب الفاظ و الا تعبیر بکار بردن زبان برای معانی وجهی ندارد.

در تفسیر آیه: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا مِّنْ عِنْدِنَا» همانگونه که پیش از تو برای پیامبران پیشین کتاب‌هایی را به زبان ملتشان می‌فرستادیم، همچنین قرآنی به زبان عرب بر تو وحی نمودیم تا مردم عرب زبان مطالب آن را درک کنند.» (طبرسی، ۳۵/۹) همانگونه که از تعبیر مفسر پیداست کتب الهی در ادیان دیگر هم به زبان خودشان مطرح شده است؛ مثلاً زمانی خداوند متعال ۱۰ لوح را بر حضرت موسی (ع) نازل کرد. آیا معنای لوح را نازل کرد و بعد حضرت موسی (ع) آن را بر لوح‌های تهیه شده از سوی خود نوشت، بعید به نظر می‌آید؛ زیرا لوح‌ها از سوی خداوند متعال برای او نازل شده است.

### **۶- آیات مربوط به تحدی**

خداوند متعال در آیات متعدد، منکران الهی بودن قرآن کریم را به مبارزه دعوت کرده است. از جمله در آیه شریفه: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (البقره، ۲۳) و اگر در آنچه بر بنده خویش نازل کرده‌ایم در تردید هستید، سوره‌ای همانند آن بیاورید و جز خدای همه

حاضرانتان را فراخوانید اگر راست می‌گویید.» امر در «فاتوا؛ پس بیاورید»، امر تعجیزی است، تا به همه بفهماند: که قرآن معجزه است، و هیچ بشری نمی‌تواند نظیرش را بیاورد، و این‌که این کتاب از ناحیه خدا نازل شده، و در آن هیچ شکی نیست، معجزه است تا زمین و زمان باقی است، آن نیز به اعجاز خود باقی است، و این تعجیز، در خصوص آوردن نظیری برای قرآن، در قرآن کریم مکرر آمده... و بنا بر این ضمیر در کلمه (مثله)، به کلمه (ما)، در جمله (مما نزلنا) برمی‌گردد، و در نتیجه آیه شریفه تعجیزی است از طرف قرآن، و بی سابقه بودن اسلوب و طرز بیان آن. (طباطبایی، ۵۸/۱)

با عنایت به این‌که معجزه، امری خارق‌العاده است و انجام آن برای هیچ انسانی ممکن نیست، بر غیر بشری بودن خود تأکید می‌ورزد (نبویان، ۲۷۴) در مورد عمومیت تحدی نیز باید گفت: «تحدی اختصاصی به اعجاز قرآن کریم ندارد، بلکه معجزات پیامبران گذشته نیز همواره تحدی بوده است و آن رسولان الهی همیشه به مردم زمان خود می‌گفتند که هر کس در حقانیت این معجزه تردید دارد و آن را کاری بشری می‌داند - نه از سوی خداوند - اگر می‌تواند شبیه آن را بیاورد.» (جوادی آملی، ۱۲۸)

اما سرورش در مصاحبه‌ای که انجام داده در پاسخ به این سؤال: «به نظر شما، قرآن را باید محصول زمان خودش دید. آیا این سخن متضمن این نیز هست که شخص پیامبر نقشی فعال و حتی تعیین‌کننده در تولید این متن داشته است؟ (تصریح کرد): بنا به روایات سنتی، پیامبر تنها وسیله بود، او پیامی را که از طریق جبرئیل به او نازل شده بود، منتقل می‌کرد. اما، به نظر من، پیامبر نقشی محوری در تولید قرآن داشته است. استعاره شعر به توضیح این نکته کمک می‌کند. پیامبر درست مانند یک شاعر احساس می‌کند که نیرویی بیرونی او را در اختیار گرفته است. اما در واقع - یا حتی بالاتر از آن: در همان حال - شخص پیامبر همه چیز است: آفریننده و تولیدکننده. بحث درباره این‌که آیا این الهام از درون است یا از بیرون حقیقتاً اینجا موضوعیتی ندارد؛ چون در سطح وحی تفاوت و تمایزی میان درون و برون نیست.

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی / ۶۹

این الهام از «نفس» پیامبر می‌آید و «نفس» هر فردی الهی است. اما پیامبر با سایر اشخاص فرق دارد؛ از آن رو که او از الهی بودن این نفس آگاه شده است. او این وضع بالقوه را به فعلیت رسانده است. «نفس» او با خدا یکی شده است. سخن مرا اینجا به اشتباه نفهمید: این اتحاد معنوی با خدا به معنای خدا شدن پیامبر نیست. این اتحادی است که محدود به قد و قامت خود پیامبر است. این اتحاد به اندازه بشریت است؛ نه به اندازه خدا. جلال‌الدین مولوی، شاعر عارف، این تناقض‌نما را با ابیاتی به این مضمون بیان کرده است که: «اتحاد پیامبر با خدا، همچون ریختن بحر در کوزه است».

اما پیامبر به نحوی دیگر نیز آفریننده وحی است. آنچه او از خدا دریافت می‌کند، مضمون وحی است. اما این مضمون را نمی‌توان به همان شکل به مردم عرضه کرد؛ چون بالاتر از فهم آن‌ها و حتی ورای کلمات است. این وحی بی‌صورت است و وظیفه شخص پیامبر این است که به این مضمون بی‌صورت، صورتی ببخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد. پیامبر، باز هم مانند یک شاعر، این الهام را به زبانی که خود می‌داند، و به سبکی که خود به آن اشراف دارد، و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می‌کند.

شخصیت او نیز نقش مهم در شکل دادن به این متن ایفا می‌کند. تاریخ زندگی خود او: پدرش، مادرش، کودکی‌اش و حتی احوالات روحی‌اش (در آن نقش دارند). اگر قرآن را بخوانید، حس می‌کنید که پیامبر گاهی اوقات شاد است و طربناک و بسیار فصیح در حالی که گاهی اوقات پرملال است و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معمولی است. تمام این‌ها اثر خود را در متن قرآن باقی گذاشته‌اند. این، آن جنبه کاملاً بشری وحی است». (مصاحبه اول سروش با بخش عربی رادیو هلند در دی‌ماه ۱۳۸۶)

همانگونه که پیداست تفاوتی عمیق بین آنچه که در باب تحدی بیان شده است با کلام سروش قرار دارد. در مسئله تحدی بیان شد که معجزه امری خارق عادت است و دور از توان بشری به شکلی که قرآن کریم چندین بار این مسئله را به رخ کشیده است. شاید الآن من و شما از حساسیت مسئله با خبر نباشیم اما خود را در زمان صدر اسلام

قرار دهید. آنجایی که شعر عرب به اوج شکوفایی خود رسیده است و مشرکان هم دست به هر کاری می‌زدند تا جلوی نشر نبوت پیامبر اسلام (ص) را بگیرند. در نظر بگیرید در این میان قرآن تنها آوردن مثل را برای اثبات ادعای کافران کافی می‌داند؛ یعنی شما تنها با آوردن یک مثلی مانند قرآن می‌توانید ادعای نبوت را تکذیب کنید و احتیاج به هیچ کار دیگری چون جنگ و خونریزی و بخشش اموال زیاد و... نیست. با این وجود و با توجه به ید طولای عرب جاهلیت در ادبیات عرب آیا کسی توانست چنین کاری کند؟ به اعتقاد سروش این الفاظ همه از زبان پیامبر اکرم (ص) و گفته اوست و شادی و غم و حالات او در آن هویداست و به تعبیری کلامی بشری است. خوب اگر کلامی بشری است لااقل از زمان صدر اسلام تا به حال چرا یک جمله هم مثل قرآن کسی نیاورده است. خوب عرب جاهلیت که در ادبیات شهره آفاق بود، چرا نتوانست لااقل کمی از آیاتی که حالات آن را سروش به عادی و معمولی تعبیر کرده است، بیاورد؟

آیه دیگری که خداوند متعال به وسیله آن تحدی کرده است، می‌فرماید: «قُلْ لَنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَآ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (الإسراء، ۸۸) بگو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند نمی‌توانند همانند آن را بیاورند، هر چند که یکدیگر را یاری دهند.» این آیه کریمه علاوه بر این که مبارزه کنندگان با قرآن و تمام موجودات مکلف را از آوردن مثل قرآن، عاجز می‌داند، اخبار غیبی را نیز در بر دارد و می‌فرماید در آینده نیز کسی نمی‌تواند مثل قرآن را بیاورد. پس در این آیه کریمه تحدی یاد شده، می‌گذرد با همه مشارکت‌ها و همکاری‌ها کافران ستیزه‌جو و منافقان لجوج، هیچگونه نشانه‌ای از کامیابی آنان در آوردن مثل قرآن یا مثل سوره‌ای از آن به چشم نمی‌خورد. (نبویان، ۲۷۶)

قرآن مجید در تحدی خویش از عناصر مختلفی بهره برده است تا برای همه کسانی که دعوت پیامبر اکرم (ص) و تحدی قرآن کریم را می‌شنوند، به ویژه مخاطبان آن حضرت در زمان نزول قرآن کریم، بیشترین انگیزه را به شکل‌های مختلف و در بالاترین حد، ایجاد کرده و آن‌ها را با انگیزه‌های گوناگون به صحنه معارضه بکشاند، و



### نزول قرآن: لفظی یا معنوی / ۷۱

زمینه این شبهه یا تردید که شاید سر این که همانند قرآن ساخته نشده، آن باشد که کسی در صدد معارضه با قرآن بر نیامده است را به کلی از بین ببرد. (همانجا، ۲۷۷)

آیه شریفه: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (هود، ۱۳) یا آن که می‌گویند که از خود برمی‌بافد و به دروغ به خدا نسبتش می‌کند. بگو: اگر راست می‌گویید، جز خدا هر که را که بتوانید به یاری بطلبید و ده سوره مانند آن به هم برافته، بیاورید.» و آیه شریفه: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (یونس، ۳۸) می‌گویند که آن را به دروغ به خدا نسبت می‌کند. بگو: اگر راست می‌گویید، جز خدا هر که را که می‌توانید به یاری بخوانید و سوره‌ای همانند آن بیاورید.» دو آیه دیگری هستند که خداوند متعال در قرآن کریم بوسیله آن‌ها تحدی کرده است. قرآن‌کریم صریحاً بیان می‌کند که در زمینه حقانیت قرآن کریم و آورنده آن کاوش کنند و اگر معتقدند که این قرآن را پیامبر اکرم (ص) از ناحیه خود آورده است، آن‌ها نیز حداقل به اندازه یک سوره آن بیاورند تا ادعای پیامبر اسلام (ص) در این که می‌گوید این سوره‌های قرآنی از جانب خداوند می‌باشد، روشن شود؛ زیرا روشن شدن این مسئله و حقانیت سخن پیامبر اسلام (ص) با سرنوشت ابدی انسان در ارتباط است. به طوری که، فرض صحت سخنان پیامبر اکرم (ص) و عدم پذیرش آن مستلزم عقاب و شقاوت ابدی است. (نبویان، ۲۷۸)

شاید سروش آیات تحدی را این گونه توجیه کند که من قائل به نزول از سوی خداوند متعال هستم، ولی نزول معنا نه لفظ. البته با اغماض از آنچه در باب دخالت پیامبر اکرم (ص) در قرآن کریم و تأثیر حالات آن بزرگوار (ص) بر این کتاب شریف بیان کرده است. در پاسخ به ایشان به آیاتی توجه می‌دهیم که در مقام اثبات عدم دخالت پیامبر اسلام (ص) در قرآن کریم است.

### ۷- عدم دخالت پیامبر اکرم (ص) در قرآن کریم

در آیات مختلفی خداوند متعال بر این نکته تأکید کرده است که پیامبر اکرم (ص) در تکوین قرآن کریم و الفاظ آن هیچ دخالتی نداشته است. خدای متعال برای اثبات این امر به سابقه پیامبر اکرم (ص) و شخصیت آن حضرت (ص) در میان مردم همان عصر اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ الْمُطْبُوعُونَ (العنکبوت، ۴۸) تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نمی‌خواندی و به دست خویش کتابی نمی‌نوشتی. اگر چنان بود، اهل باطل به شک افتاده بودند.» بدین طریق قرآن کریم را از جانب خداوند متعال دانسته و سخنان کسانی را که مدعی‌اند پیامبر اکرم (ص) قرآن را خودش ساخته است، به روشنی باطل می‌سازد.

آیه شریفه در مقام اقامه حجت بر حقانیت قرآن است، و می‌خواهد اثبات کند که این کتاب از ناحیه خدا نازل شده و در اثبات این مدعا کافی است که نفی عادت از وی بشود و لازم نیست که نفی قدرت بشود. و اگر کلمه «تخطه» را مقید به قید «بیمینک» کرد، و فرمود: تو عادت نداشتی که کتابی را با دست خود بنویسی، خواست تا نوعی تمثیل آورده در نتیجه مطلب را تأکید کرده باشد، مثل این که کسی بگوید: من فلانی را با چشم خود دیدم، و یا فلان مطلب را با دو گوش خود شنیدم.

و معنای آیه این است که: عادت تو قبل از نزول قرآن چنین نبود که کتابی را بخوانی، و نیز این نبود که کتابی را با دست خود بنویسی - خلاصه تو نه مسلط بر خواندن بودی، و نه مسلط بر نوشتن، چون امی و بی سواد بودی - و اگر غیر این بود؛ یعنی بر خواندن و نوشتن مسلط می‌بودی، مبطلان که همواره می‌خواهند حق را باطل معرفی کنند بهانه به دست آورده، برآستی در حقانیت دعوت تو به شک می‌افتادند، لیکن از آنجایی که خوب نمی‌توانستی بخوانی و بنویسی، و سال‌ها است که مردم تو را به این صفت می‌شناسند، چون با تو معاشرت دارند، دیگر هیچ جای شکی برایشان باقی نمی‌ماند، که این قرآن کتاب خدا است، و خدا آن را بر تو نازل کرده، از بافته‌های خودت نیست، و چنین نیست که از کتاب‌های قدیمی، داستان‌ها و مطالبی اقتباس کرده،

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی / ۷۳

و به این صورت درآورده باشی، و دیگر مبطلان نمی‌توانند آن را ابطال نموده، و به این عذر اعتذار جویند. (طباطبایی، ۱۳۹/۱۶)

در آیه دیگر خداوند متعال در اثبات عدم دخالت پیامبر اکرم (ص) در قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَأْتُكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ» (یونس، ۱۶) بگو: اگر خدا می‌خواست من آن را بر شما تلاوت نمی‌کردم و شما را از آن آگاه نمی‌ساختم. و پیش از این در میان شما عمری زیسته‌ام. چرا به عقل در نمی‌یابید؟» این آیه شریفه متضمن رد اولین شق از درخواست مشرکین است که گفتند: «أَنْتَ بَقْرَانٍ غَيْرِ هَذَا...» (یونس، ۱۵)، و معنای آیه مورد بحث بطوری که سیاق هم بر آن معنا کمک می‌کند این است: آوردن قرآن به دست من نیست، اختیار آن به مشیت خدا است؛ چون من رسولی بیش نیستم، و اگر خدای تعالی می‌خواست قرآنی دیگر نازل کند و این قرآن را نمی‌خواست، نه نوبت به آن می‌رسید که من این قرآن را بر شما تلاوت کنم، و نه خدای تعالی شما را به فرستادن این قرآن آگاه می‌کرد، به شهادت این که من قبل از نزول این قرآن سال‌ها در بین شما زندگی کردم و با شما معاشرت و شما با من معاشرت داشتید، من با شما و شما با من خلط و آمیزش داشتیم و همه شاهدید که در آن سال‌های دراز خود من از این که قرآنی بسویم و وحی خواهد شد خبر نداشتم، و اگر اختیار نازل کردن قرآن به دست من بود از همان اوائل زندگی آن را می‌آوردم، و از اوائل زندگیم آثار و نشانه‌هایی از کار امروزم برای شما ظاهر می‌شد، پس معلوم است که در امر قرآن هیچ چیزی به من واگذار نشده، امر قرآن فقط و فقط به دست خدای تعالی و قدرت و مشیت او است، و مشیتش تعلق گرفته به این که این قرآن را نازل کند، نه غیر این را، پس چرا تعقل نمی‌کنید؟ (طباطبایی، ۲۹/۱۰)

در آیات دیگری قرآن نازل شده از جانب خداوند متعال معرفی می‌شود و به پیامبر (ص) تأکید می‌کند: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (النساء، ۱۱۳) و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و چیزهایی به تو آموخت که از این پیش نمی‌دانسته‌ای و خدا لطف بزرگ خود را بر تو

ارزانی داشت.» و از این جهت است که خداوند متعال به کسانی که قائل به دست بشر در قرآن کریم هستند، خطاب می‌کند: «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ، فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ نَظَرَ، ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ، ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ، فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ، إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ، سَأُصْلِيهِ سَقَرَ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ، لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ، لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ، عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (المدثر، ۱۸ تا ۳۰) او اندیشید و طرحی افکند. مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ باز هم مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ آن‌گاه نگریست. سپس روی ترش کرد و پیشانی در هم کشید. سپس روی گردانید و گردنکشی کرد. گفت: این، جز جادویی که دیگرانش آموخته‌اند، هیچ نیست. این، جز سخن آدمی هیچ نیست. زودا که او را به سَقَر بیافکنیم. چه چیز آگاهت ساخت که سَقَر چیست؟ نه هیچ باقی می‌گذارد و نه چیزی را وا می‌گذارد. سوزاننده پوست است. نوزده فرشته بر آن گماشته‌اند.»

#### ۱- توجه به بحث انزال در قرآن کریم

پیش از این در بخشی از این نوشتار اشاره کردیم که اعتقاد به انزال قرآن کریم از سوی خداوند متعال، توسط سروش خود دلیلی بر نازل شدن الفاظ از سوی خداوند متعال است و برای بهتر روشن شدن این بحث ابتدا بحثی لغوی در مورد ریشه «نزل» و دو فعل انزال و تنزیل کرده، سپس به آوردن شواهدی از آیات قرآن کریم و روایات خواهیم پرداخت.

نزول در اصل پایین آمدن شی از بلندی به زیراست. این نزول هم می‌تواند در منزلت و هم در مکان باشد. همچنان که ابن فارس می‌نویسد: «كَلِمَةٌ صَحِيحَةٌ تَدُلُّ عَلَى هَبْوِ شَيْءٍ...» (ابن فارس، ۹۸۶) و راغب می‌نویسد: «النُّزُولُ فِي الْأَصْلِ هُوَ انْحِطَاطٌ مِنْ عُلُوِّ النُّزُولِ فِي الْأَصْلِ هُوَ انْحِطَاطٌ مِنْ عُلُوِّ. يُقَالُ: نَزَلَ عَنْ دَابَّتِهِ، وَنَزَلَ فِي مَكَانٍ كَذَا: حَطَّ رَحْلُهُ فِيهِ، وَانزَلَهُ غَيْرُهُ. قَالَ تَعَالَى: أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ (المؤمنون، ۲۹) وَنَزَلَ بِكَذَا، وَأَنْزَلَهُ بِمَعْنَى، وَانزَالَ اللَّهُ تَعَالَى نِعْمَةً وَنَقَمَةً عَلَى الْخَلْقِ، وَإِعْطَاؤُهُمْ إِيَّاهَا، وَذَلِكَ إِمَّا بِانزَالِ الشَّيْءِ نَفْسَهُ كَانزَالِ الْقُرْآنِ، وَإِمَّا بِانزَالِ أَسْبَابِهِ وَالْهُدَايَةِ إِلَيْهِ، كَانزَالِ الْحَدِيدِ وَ

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی ۷۵

اللباس، و نحو ذلك، قال تعالى: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ (الكهف، ۱)، اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ (الشورى، ۱۷)، وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ (الحديد، ۲۵)، وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ (الحديد، ۲۵)، وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ (الزمر، ۶)، وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (الفرقان، ۴۸)، وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَجَّاجًا (النبا، ۱۴)، وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ (الأعراف، ۲۶)، أَنْزَلُ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ (المائدة، ۱۱۴)، أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (البقرة، ۹۰) و من إنزال العذاب قوله: إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (العنكبوت، ۳۴). (راغب اصفهانی، ۵۰۹)

در مورد «انزال و تنزیل» راغب می گوید: «تنزیل در آنجاست که نازل کردن تدریجی و دفعه ای بعد از دفعه دیگر باشد، ولی انزال اعم است و به انزال تدریجی و دفعی اطلاق می شود.» در اقرب الموارد آورده است: «به قولی تنزیل، تدریجی و مره بعد از مره است و انزال اعم می باشد.» در صحاح ترتیب را از معانی تنزیل شمرده است ولی عدّه ای از اهل لغت ما بین انزال و تنزیل فرقی قائل نشده اند. می شود فرق ما بین آن دو را از بعضی آیات استفاده کرد مثلاً در آیه «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (الاسراء، ۱۰۶) «فَرَقْنَاهُ» و «عَلَى مُكْثٍ» قرینه است بر این که مراد از «نَزَّلْنَاهُ» انزال تدریجی است. (قرشی، ۴۸/۷)

پس همان گونه که از عبارات فوق پیداست، ماده «نزل» به مسئله فرود آمدن یا پایین آمدن شی یا معنایی دلالت دارد. حال سخن اینجاست که سرورش بحث انزال را قبول کرده است، اما نزول در معنا را و معتقد است لفظ مرتبه پایین تری از آن معارفی است که پیامبر اکرم (ص) دریافت کرده است. حال سؤال اینجاست که سرورش چگونه با آیاتی که در قرآن کریم اشاره به نزول آیات به زبانی خاص دارد پاسخ می گوید؛ به عبارتی، در قرآن کریم آیاتی داخل شده است که ما این قرآن یا کتاب را به زبان عربی بر توی پیامبر نازل کردیم؛ یعنی مسئله زبان در میان می آید و زبان هم در جایی معنا پیدا می کند که لفظ در میان باشد، به عبارتی ما که نمی توانیم بگوییم ما این معنا را بر تو

به زبان عربی نازل کردیم؛ زیرا معنا اصلاً در حصار زبان داخل نمی‌شود و امری فراتر از زبان را شامل می‌شود و آنچه که به قالب زبان در می‌آید لفظ است. برای نمونه خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (یوسف، ۲) ما قرآنی عربی نازلش کرده‌ایم، باشد که شما دریابید» یا می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (شوری، ۷) و نیز این قرآن را به زبان عربی بر تو وحی کردیم تا اُم القری و ساکنان اطرافش را بیم دهی. همچنین آنان را از روز قیامت - که در آن تردیدی نیست - بترسانی که گروهی در بهشتند و گروهی در آتش سوزان».

همان‌گونه که بیان شد خداوند متعال در این دو آیه شریفه به صراحت بحث زبان‌دار بودن وحی را بیان می‌کند که ای رسول (ص) ما این وحی را به زبان عربی بر تو نازل کردیم و خیلی بعید به نظر می‌رسد که پیامبر اکرم (ص) در خطاب به خود بیاید و این‌گونه جمله بگوید؛ یعنی خود به خویشتن بفرماید: که ای رسول ما این قرآن را به زبان عربی بر تو نازل کردیم.

همچنین ضمیر «انزلناه» در آیه ۲ از سوره مبارکه یوسف به کتاب برمی‌گردد؛ چون کتاب مشتمل است بر آیات الهی و معارف حقیقی و انزال کتاب به صورت قرآن و عربی بدین معنا است که آن را در مرحله انزال به لباس قرائت عربی درآوردیم، و آن را الفاظی خواندنی مطابق با الفاظ معموله نزد عرب قرار دادیم، همچنان که در آیه دیگری در این باره فرموده: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدِينَا لَعَلِي حَكِيمٌ (الزخرف، ۲ تا ۴) و جمله لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ از قبیل توسعه خطاب و عمومیت دادن به آن است؛ زیرا سوره با خطاب به شخص رسول خدا (ص) افتتاح شده و فرموده: تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ بَعْدَهَا هَمْ بَازِ خَطَابِ بَه شَخْصِ اِيشَانِ مِي شُود وَ مِي فَرْمَايد: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ. بنابراین، معنای آیه - و الله اعلم - این می‌شود: ما این کتاب مشتمل بر آیات را در مرحله نزول ملبس به لباس و واژه عربی و آراسته به زیور آن واژه نازل کردیم تا در خور تعقل تو و قوم و امت باشد، و اگر در مرحله وحی به قالب الفاظ خواندنی

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی ۷۷

در نمی آمد، و یا اگر درمی آمد به لباس واژه عربی ملبس نمی شد، قوم تو پی به اسرار آیات آن نمی بردند و فقط مختص به فهم تو می شد؛ چون وحی و تعلیمش اختصاص به تو داشت.

و این خود دلالت می کند بر این که الفاظ کتاب عزیز به خاطر این که تنها و تنها وحی است و نیز به خاطر این که عربی است، توانسته است اسرار آیات و حقایق معارف الهی را ضبط و حفظ کند. و به عبارت دیگر در حفظ و ضبط آیات الهی دو چیز دخالت دارد؛ یکی این که وحی از مقوله لفظ است، و اگر معانی الفاظ وحی می شد و الفاظ حاکی از آن معانی، الفاظ رسول خدا (ص) می بود - مثلاً مانند احادیث قدسی - آن اسرار محفوظ نمی ماند. دوم این که اگر به زبان عربی نازل نمی شد و یا اگر می شد ولی رسول خدا (ص) آن را به لغت دیگری ترجمه می کرد، پاره ای از آن اسرار بر عقول مردم مخفی می ماند، و دست تعقل و فهم بشر به آن ها نمی رسید.

آری، این معنا بر صاحبان نظر و متدبران در آیات کریمه قرآنی پوشیده نیست که خداوند متعال در این آیات چه اندازه نسبت به الفاظ آن عنایت به خرج داده، و آن را به دو دسته محکمت و متشابهات تقسیم نموده، محکمت آن را اُمُّ الْكِتَابِ خوانده که برگشت متشابهات هم به آن هاست و فرموده: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» (آل عمران، ۷) و نیز فرموده: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ». (النحل، ۱۰۲) (طباطبایی، ۷۵/۱۱)

بنابراین اهتمام خداوند به زبان عربی در نزول قرآن به حدی بوده است که حتی کلمات را نیز تقسیم بندی کرده است. سروش اشتباهی که داشته است این است که مصادفاً با آیات برخوردار نکرده است و در فضایی کلی یک نظر را ارائه داده است و نظریه زمانی ارزشمند است که تمامی مصادیق را شامل شود نه این که یک امر را تأیید و مابقی را رد کند. نکته دیگری که سروش به آن توجه نداشته است، بحث انزال کتب به انبیاء (ع) دیگر است که به هر کدام از آن ها کتابی جمله واحده و مکتوب ارائه

می‌شد. در تفسیر اطیب البیان در ذیل آیه مورد بحث می‌خوانید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ كَلِمَةً أَنَا مُتَكَلِّمٌ مَعَ الْغَيْرِ لِأَنَّ فِيهَا آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (طیب، ۱۵۰/۷) با این دلیل چه اسراری است که ما بگوییم قرآن کریم تنها در معنا نزول یافته است نه در لفظ مگر کتب دیگر انبیاء (ع) به یکباره و مکتوب بر آن‌ها نازل نشده است و یا الواح حضرت موسی (ع) دفعتاً بر ایشان نازل نشد. آیا آن‌ها مورد وحی واقع نمی‌شدند؟ این که مغایر با بسیاری از آیات و شواهد دیگر است. آیا می‌توان گفت که آن‌ها تجربه نداشتند؟ پرواضح است که اگر بنا بر تجربه دینی باشد انبیاء (ع) اولی بر همگان هستند. پس چگونه می‌شود تجربه موسی (ع) یا ابراهیم (ع) مکتوباً نازل می‌شود، اما پیامبر اکرم (ص) ابتدا باید معنا را بگیرد و بعد با نزول آن معنا در سطح مردم آن را به خورد آن‌ها بدهد، مگر خداوند متعال قصد هدایت مردمان را از این ارسال رسل ندارد. آیا - نعوذ بالله - خود نمی‌توانست از ابتدا آن را به آن شکل نازل کند تا در این بین زحمتی هم به پیامبر اکرم (ص) ندهد. این که پیامبر اکرم (ص) در معرفت نسبت به پروردگار، بزرگ خلقت است در جای خود محفوظ است و اصلاً نیازی به این تئوری پردازی‌ها نیست؛ زیرا آن بزرگوار که جان‌ها به فدایش شود، در هر روز تربیت خاص و علومی فراتر می‌بیند؛ چون سیر او متفاوت با من و شماست.

در خصال آمده است که حضرت صادق (ع) فرمودند: «تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمُ بِهِ خَلْقَهُ» (صدوق، ۲۳۷/۱) یاد بگیرید عربی را، پس بدرستی که آن کلام خدا است. تکلم فرموده به آن خلق خود را. همانگونه که از حدیث شریف هم پیداست، خداوند با این زبان (عربی) خلق را مورد خطاب قرار داده است. شاید برخی از افراد احادیث را قبول نداشته و تمسک به احادیث را اخباری یا غالی‌گری بدانند، اما سؤال اینجاست که چرا همه احادیث وارده دلالت بر این مفهوم دارند که این کتاب به زبانی عربی از سوی خداوند متعال نازل شده است نه این که معنایی نازل شده و بعد



### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی ۷۹

لفظ آمده است. علت این تفکر، فربه کردن دین توسط عرفا است و بسط تجربه نبوی؛ چرا که دوری جستن از ثقل قرآن کریم؛ یعنی اهل بیت (ع) و داخل کردن آن در مسیر این بسط سبب چنین تفکراتی می شود.

این آیات تا اندازه‌ای مورد توجه است که قائلان به حادث بودن قرآن کریم در آن به اقامه ادله می پردازند. برای نمونه آیه شریفه (یوسف، ۲) دلالت دارد بر حدوث قرآن از سه چیز؛ وصف به انزال، و آن به معنی فرستادن است بتدریج و با قدم منافات خواهد داشت. وصف قرآنیت به معنی جمع شده و مجموع بعضی بر بعضی مقدم بود و قدیم را چیزی بر او مقدم نباشد. وصف به عربیت؛ یعنی منسوب به عرب و لغت آن‌ها محدث و محال است که منسوب به آن قدیم باشد، پس قول اشاعره که کلام الله را قدیم دانند باطل و مردود است. (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۶۶/۶) آن وقت چگونه می توان قید همه این مسائل را زد و گفت این قرآن ساخته دست پیامبر اکرم (ص) است. شاید سروش بگوید که منظور من این نیست که قرآن ساخته ذهن پیامبر اکرم (ص) است، اما این سخن که آن بزرگوار معانی را نزول داده تا مردم بفهمند در واقع تغییر اصل آن و ندادن برخی از معارفی است که مردم تاب و تحمل آن را نداشتند و این چیزی جز ساختن از خود نیست. برای فهم درست تر مثالی می زنیم. این قضیه مانند این است که معلمی از اساتید خود مطالبی را آموخته و بعد قصد ارائه آن به دانش آموزان سر کلاس می کند. حال برای ارائه آن مطالبی که در ذهن خود دارد (معنا) باید آن‌ها را در قالب لفظی ساده بیان کند که آن دانش آموز آن را بفهمد. بعد از انجام این کار و ملفوظ شدن آن معانی عمیق به عبارات ساده، دیگر آن عبارات مربوط به آن اساتید اولیه نیست، بلکه ساخته و زاییده شده از این معلم است.

آیات دیگری که در این زمینه می توان به آن‌ها استشهاد کرد از این قرار است:

۱- «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا هُكْمًا عَرَبِيًّا» (رعد، ۳۷)

۲- «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا هُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (طه، ۱۱۳)

۳- «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (زمر، ۲۸)

۴- «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت، ۳)

۵- «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (زخرف، ۳)

۶- «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ

ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ» (احقاف، ۱۲)

#### ۹- دسته‌بندی آیات شریفه به محکم و متشابه

قرآن کریم در سوره مبارکه آل عمران آیه شریفه ۷ می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ؛ اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌ها محکمت‌اند، این آیه‌ها أم الكتاب‌اند، و بعضی آیه‌ها متشابه‌اند. اما آن‌ها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خدای و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند نمی‌دانند و می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست. و جز خردمندان پند نمی‌گیرند».

تقسیم آیات قرآن کریم به محکم و متشابه در آیه ۷ سوره مبارکه آل عمران و مرجع قرار دادن محکمت برای فهم متشابهات نیز حاکی از نزول قرآن از سوی خداوند در قالب متن موجود است. با این توضیح که تشابه و احکام از اوصاف دلالت قرآن و وابسته به شیوه بیان و کلمات و عبارات قرآن است و طبق آیه مذکور، این ویژگی در مرحله نزول تدریجی قرآن وجود داشته است؛ بنابراین به طور حتم، آنچه خداوند متعال در این مرحله نازل کرده، از سنخ الفاظ و عبارات بوده است. (طباطبایی، ۷۵/۳؛ اشرفی، دو فصلنامه قرآن شناخت)

### نزول قرآن: لفظی یا معنوی / ۸۱

آقای سروش معتقد است که پیامبر اسلام (ص) آن معانی را که خداوند متعال به او وحی کرده است در قالب الفاظ ریخته تا معنای به دست آمده را ساده تر کرده تا مردم بفهمند. اگر پیامبر اکرم (ص) چنین کاری انجام داده است پس چرا مجدد آیاتی را محکم و متشابه قرار داده است؟ آیا این با عقل انسان سالم سازگاری دارد که بگوییم پیامبر (ص) آمده و معارفی را در قالبی ساده بیان کرده است و بعد مجدداً همین الفاظ را به صورت محکم و متشابه آورده است تا افرادی که دارای میل به باطل هستند از آن‌ها استفاده کنند؟

### **۱۰- اعجاز قرآن کریم دلیلی بر رد نظریه بسط تجربه نبوی**

کلمه معجزه از «اعجاز» ریشه گرفته است و واژه اعجاز نیز در لغت به چند معنی آمده است، از جمله: از دست رفتن چیزی، احساس عجز و ناتوانی در دیگری و ایجاد عجز و درماندگی در طرف مقابل که در این صورت اعجاز به معنای تعجیز است. اما در اصطلاح دانشمندان علم کلام، معنی اعجاز عبارت از این است: کسی که مقامی را از ناحیه خداوند برای خود ادعا می‌کند، باید به عنوان گواه بر صدق گفتارش عملی را انجام دهد که به ظاهر بر خلاف قوانین خلقت و خارج از مسیر عادی و طبیعی است و دیگران از انجام دادن آن عمل عاجز و ناتوان هستند. این چنین عمل خارق‌العاده‌ای را معجزه و انجام دادن آن را اعجاز می‌گویند. (نجمی و هاشم هاشم‌زاده هریسی، ۵۲)

علامه طباطبایی در روش اول در دو محور به طرح، تبیین و اثبات الهی بودن متن قرآن کریم پرداخته است. نخست این که برخی از آیات قرآن کریم بر معجزه بودن آن در فصاحت و بلاغت و اعجاز آن از جهت امی بودن آورنده آن دلالت دارد و آن را فوق توان بشر دانسته و به آن تحدی کرده است. این آیات متضمن ادعای الهی بودن متن قرآن کریم و استدلال بر آن است. و دوم آن که راز ناتوانی بشر در همانندآوری قرآن در خود آن نهفته است و دیدگاه صرفه باطل است. (اشرفی، دو فصلنامه قرآن شناخت)

در این‌که قرآن کریم برای اثبات معجزه بودنش بشر را تحدی کرده هیچ حرفی و مخالفتی نیست، و این تحدی، هم در آیات مکی آمده، و هم آیات مدنی، که همه آن‌ها دلالت دارد بر این‌که قرآن آیتی است معجزه، و خارق، حتی آیه شریفه ۲۳ سوره مبارکه بقره که می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ...» استدلالی است بر معجزه بودن قرآن، بوسیله تحدی، و آوردن سوره‌ای نظیر سوره بقره، بدست شخصی بی سواد؛ مانند رسول خدا (ص)، نه این‌که مستقیماً و بلاواسطه استدلال بر نبوت رسول خدا (ص) باشد، بدلیل این‌که اگر استدلال بر نبوت آن جناب باشد، نه بر معجزه بودن قرآن، باید در ابتدا می‌فرمود: «و ان کنتم فی ریب من رساله عبدنا؛ اگر در رسالت بنده ما شک دارید»، ولی اینطور نفرمود، بلکه فرمود: «اگر در آنچه ما بر عبدمان نازل کرده‌ایم شک دارید، یک سوره مثل این سوره را بوسیله مردی درس نخوانده بیاورید.» پس در نتیجه تمامی تحدی‌هایی که در قرآن واقع شده، استدلالی را می‌مانند که بر معجزه بودن قرآن و نازل بودن آن از طرف خدا شده‌اند، و آیات مشتمله بر این تحدی‌ها از نظر عموم و خصوص مختلفند، بعضی‌ها درباره یک سوره تحدی کرده‌اند، نظیر آیه سوره بقره، و بعضی بر ۱۰ سوره، و بعضی بر عموم قرآن و بعضی بر خصوص بلاغت آن، و بعضی بر همه جهات آن. (طباطبایی، ۵۸/۱)

قرآن کریم هم معجزیست در بلاغت، برای بلیغ‌ترین بلغاء و هم آیتی است فصیح، برای فصیح‌ترین فصحاء و هم خارق العاده‌ایست برای حکماء در حکمتش، و هم سرشارترین گنجینه علمی است معجزه‌آسا، برای علماء و هم اجتماعی‌ترین قانونی است معجزه‌آسا، برای قانون، و سیاستی است بدیع، و بی سابقه برای سیاستمداران و حکومتی است معجزه، برای حکام، و خلاصه معجزه‌ایست برای همه عالمیان، در حقایقی که راهی برای کشف آن ندارند؛ مانند امور غیبی، و اختلاف در حکم، و علم و بیان. از اینجا روشن می‌شود که قرآن کریم دعوی اعجاز، از هر جهت برای خود می‌کند، آن هم اعجاز برای تمامی افراد جن و انس، چه عوام و چه خواص، چه عالم و

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی / ۸۳

چه جاهل، چه مرد و چه زن، چه فاضل متبحر و چه مفضول، چه و چه و چه، البته به شرطی که اینقدر شعور داشته باشد که حرف سرش شود.

برای این که هر انسانی این فطرت را دارد که فضیلت را تشخیص دهد، و کم و زیاد آن را بفهمد پس هر انسانی می تواند در فضیلت هایی که در خودش و یا در غیر خودش سراغ دارد، فکر کند، و آن گاه آن را در هر حدی که درک می کند، با فضیلتی که قرآن مشتمل بر آن است مقایسه کند، آن گاه بحق و انصاف داوری نماید، و فکر کند، و انصاف دهد، آیا نیروی بشری می تواند معارفی الهی، و آن هم مستدل از خود بسازد؟ بطوری که با معارف قرآن هم سنگ باشد؟ و واقعا و حقیقتا معادل و برابر قرآن باشد؟ و آیا یک انسان این معنا در قدرتش هست که اخلاقی برای سعادت بشر پیشنهاد کند، که همه اش بر اساس حقایق باشد؟ و در صفا و فضیلت درست آن طور باشد که قرآن پیشنهاد کرده؟! و آیا برای یک انسان این امکان هست که احکام و قوانینی فقهی تشریح کند، که دامنه اش آن قدر وسیع باشد، که تمامی افعال بشر را شامل بشود؟ و در عین حال تناقضی هم در آن پدید نیاید؟ و نیز در عین حال توحید و تقوی و طهارت مانند بند تسبیح در تمامی آن احکام و نتایج آنها، و اصل و فرع آنها دویده باشد؟

و آیا عقل هیچ انسانی که حد اقل شعور را داشته باشد، ممکن می داند که چنین آمارگیری دقیق از افعال و حرکات و سکنتات انسانها، و سپس جعل قوانینی برای هر حرکت و سکون آنان، بطوری که از اول تا به آخر قوانینش یک تناقض دیده نشود از کسی سر بزند که مدرسه نرفته باشد، و در شهری که مردمش با سواد و تحصیل کرده باشند، نشو و نما نکرده باشد، بلکه در محیطی ظهور کرده باشد، که بهره شان از انسانیت و فضائل و کمالات بی شمار آن، این باشد که از راه غارتگری، و جنگ لقمه نانی به کف آورده، و برای این که بسد جوعشان کافی باشد، دختران را زنده بگور کنند، و فرزندان خود را بکشند، و به پدران خود فخر نموده، مادران را همسر خود سازند، و به فسق و فجور افتخار نموده، علم را مذمت، و جهل را حمایت کنند، و در عین پلنگ دماغی و حمیت دروغین خود، تو سری خور هر رهگذر باشند، روزی یمنی ها

استعمارشان کنند، روز دیگر زیر یوغ حبشه در آیند، روزی برده دسته جمعی روم شوند، روز دیگر فرمانبر بی قید و شرط فارس شوند؟ آیا از چنین محیطی ممکن است چنین قانون‌گذاری برخیزد؟

و آیا هیچ عاقلی بخود جرأت می‌دهد که کتابی بیاورد، و ادعاء کند که این کتاب هدایت تمامی عالمیان، از بی‌سواد و دانشمند و از زن و مرد و از معاصران من و آیندگان، تا آخر روزگار است، و آن‌گاه در آن اخباری غیبی از گذشته و آینده، و از امت‌های گذشته و آینده، نه یکی، و نه دو تا، آن هم در باب‌های مختلف، و داستان‌های گوناگون قرار داده باشد، که هیچ یک از این معارف با دیگری مخالفت نداشته، و از راستی و درستی هم بی‌بهره نباشد، هر قسمتش قسمت‌های دیگر را تصدیق کند؟! و آیا یک انسان که خود یکی از اجزاء عالم ماده و طبیعت است، و مانند تمامی موجودات عالم محکوم به تحول و تکامل است، می‌تواند در تمامی شئون عالم بشری دخل و تصرف نموده، قوانین، و علوم، و معارف، و احکام، و مواعظ، و امثال، و داستان‌هایی در خصوص کوچک‌ترین و بزرگ‌ترین شئون بشری به دنیا عرضه کند، که با تحول و تکامل بشر متحول نشود، و از بشر عقب نماند؟ و حال و وضع خود آن قوانین هم از جهت کمال و نقص مختلف نشود، با این‌که آنچه عرضه کرده، بتدریج عرضه کرده باشد و در آن پاره‌ای معارف باشد که در آغاز عرضه شده، در آخر دو باره تکرار شده باشد، و در طول مدت، تکاملی نکرده، تغییری نیافته باشد، و نیز در آن فروعی متفرع بر اصولی باشد؟ با این‌که همه می‌دانیم که هیچ انسانی از نظر کمال و نقص عملش به یک حال باقی نمی‌ماند، در جوانی یک جور فکر می‌کند، چهل ساله که شد جور دیگر، پیر که شد جوری دیگر. پس انسان عاقل و کسی که بتواند این معانی را تعقل کند، شکی برایش باقی نمی‌ماند، که این مزایای کلی، و غیر آن، که قرآن مشتمل بر آن است، فوق طاقت بشری، و بیرون از حیطه وسائل طبیعی و مادی است، و به فرض هم که نتواند این معانی را درک کند، انسان بودن خود را که فراموش نکرده، و وجدان خود را که گم ننموده، وجدان فطری هر انسانی به او می‌گوید: در هر مسئله‌ای که نیروی فکریت

### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی ۸۵

از درکش عاجز ماند، و آن طور که باید نتوانست صحت و سقم و درستی و نادرستی آن را بفهمد، و مأخذ و دلیل هیچ یک را نیافت، باید به اهل خبره و متخصص در آن مسئله مراجعه بکند. (طباطبایی، ۵۹/۱)

شاید در این توضیح، صاحب نظریه بسط تجربه نبوی بگوید همه این‌هایی که شما گفته‌اید صحیح است اما در مقام معنا نه در مقام لفظ. در مقام پاسخ به این اشکال باید بگوییم که قرآن کریم که در مقام تحدی و ادعای اعجاز به معنای نازل شده احتجاج نکرده است، بلکه به آوردن قرآنی ملفوظ که قابل رؤیت و خواندن برای عرب بدوی بود تحدی نمود و همین لفظ را اعجاز دانسته است و این کلامی نابخردانه است که بگوییم خداوند متعال بر معانی تحدی کرده است؛ زیرا این تکلیفی ما لا یتطاق است؛ چون بشر که به آن معانی ژرف که به اعتقاد سرورش در مجال عقلش نمی‌گنجد دسترسی ندارد تا بخواهد همچون آنی را بیاورد. پس با اثبات این مسئله که بحث اعجاز در لفظ کلام داخل می‌شود، معین می‌شود که لفظ از سوی خداوند متعال است؛ زیرا در تعریف اعجاز بیان شد که به امری گفته می‌شود که ورای طاقت بشر است و تا اذن خداوند متعال بر آن نباشد به دست کسی جاری نمی‌شود؛ «چون اعجاز شکستن قوانین طبیعت و انتخاب مسیری بر خلاف مجرای عمومی عالم آفرینش است، نمی‌تواند بدون اذن و عنایت خاص پروردگار از کسی به وقوع بپیوندد و تا قدرت و نیروی غیبی و خدایی در کار نباشد وقوع چنین عمل غیر طبیعی از هیچ کس امکان‌پذیر نخواهد بود». (نجمی، هاشم هاشم‌زاده هریسی، ۵۷)

مخالفتان، در بحث اعجاز قرآن، اشکالی را بیان کرده‌اند که در پاسخ به این اشکال اثبات نزول لفظ از سوی خداوند متعال نیز به دست می‌آید و بی‌پایه بودن نظریه «بسط تجربه نبوی» (کلام محمد) بیش از پیش آشکار می‌شود. اشکال از این قرار است که عرب زمان پیامبر اکرم (ص)، گفتاری مانند قرآن را آورده و با آن به مقام معارضه برآمده است، منتهی در اثر مرور زمان و طول مدت، این معارضه از بین رفته و برای ما مخفی مانده است. در پاسخ به این سؤال دلایل متعددی بیان شده که در می‌توان با

رجوع به کتب علوم قرآنی آن‌ها را یافت. در اینجا تنها آن پاسخی بیان می‌شود که در ارتباط با موضوع بحث است.

پاسخ این‌که اگر کسی کلام بلیغ و شیرینی را تمرین و ممارست کند به آسانی می‌تواند، کلامی مانند آن و یا لاقل مشابه آن را که در اسلوب و روش تا حدی قریب به هم باشند، بیاورد. این قانونی است مسلم و کلی و در تمام موارد جریان دارد. ولی قرآن مجید از این قانون کلی مستثنی است؛ زیرا انسان هرچه بیشتر با قرآن آشنا شود و هرچه بیشتر در آن دقت، تمرین و ممارست نماید تا آنجا که آیات آن را به مغز خود بسپارد؛ باز نمی‌تواند، کلامی را تنظیم کند که کوچک‌ترین شباهت و تناسبی با اسلوب و بلاغت آیات قرآن داشته باشد. این حقیقت ثابت می‌کند که قرآن اسلوبی خاص را داراست که از حدود تعلیم و تعلم خارج است و نمی‌توان با یاد دادن و یاد گرفتن اسلوب آن را فراگرفت و بکار برد.

از اینجا معلوم می‌شود که اگر قرآن انشا و گفتار خود رسول خدا (ص) بود، در خطبه‌ها و کلمات ایشان (ص) که نقل شده، نوعی تشابه به قرآن را احساس می‌کردیم و در اسلوب قرآن و اسلوب کلمات رسول خدا (ص) تشابه و تناسب خاصی را درک می‌نمودیم و یا لاقل در لابه‌لای گفتار آن حضرت (ص) جملاتی پیدا می‌شد که از نظر سبک و اسلوب مشابه و همانند قرآن کریم باشد و قهرا این جملات در کتاب‌ها تدوین و برای ما نقل می‌شد و مخصوصاً دشمنان قرآن کریم که می‌خواهند از شکوه و عظمت اسلام بکاهند، این‌گونه کلمات را حفظ کرده و به رخ ما می‌کشیدند. (نجمی، هاشم هاشم‌زاده هریسی، ۶۷ - ۶۸)

با توضیحی که بیان شد، فهمیده شد که یکی دیگر از پیامدهای نظریه سروش، نفی اعجاز قرآن است. لازمه پذیرش نظریه او این است که قرآن حداکثر یک کتاب با عظمت باشد نه معجزه، آن هم معجزه ختمیه. کسی که ادعا می‌کند قرآن محصول کشف پیامبرانه محمد بن عبدالله (ص) است و هرچه بود جوشش و جنبش ضمیر محمد (ص) و تلاطم دریای دل او بود که به کشف و وحی منجر می‌شد. آنچه که معجزه بود و



### نزول قرآن؛ لفظی یا معنوی ۸۷

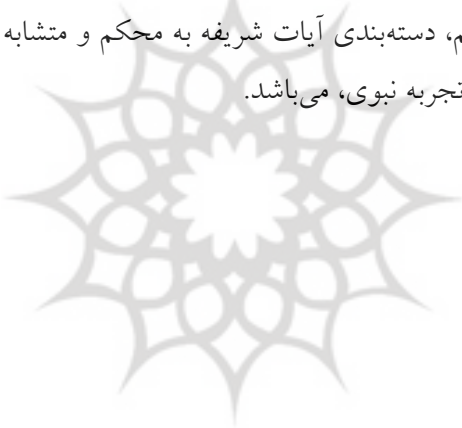
کتاب، به تبع او، معجزه شد. شاید اگر این کتاب را افلاطون مردی عرضه می‌کرد، معجزه نبود. از محمد امی این خرق عادت احتمال نمی‌رفت. سروش با چه تعریفی از معجزه ادعا می‌کند که قرآن معجزه بود؟ کسی که در اصل شخصیت پیامبر (ص) را معجزه می‌داند و قرآن را به تبع او معجزه تلقی می‌کند، در ابتدا تعریف خود از اعجاز ارائه دهد. بر اساس تعریفی که متکلمان از اعجاز ارائه داده‌اند، سروش نمی‌تواند قرآن را معجزه تلقی کند. آخر کسی که قرآن را دارای برخی خطاها می‌داند، چگونه می‌تواند آن را معجزه تلقی کند. کسی که می‌گوید قرآن را پیامبر (ص) تألیف کرد، چه دلیلی برای اعجاز آن دارد؟

«محمد کتابی بود که خدا نوشت، و محمد، کتاب وجود خود را که می‌خواند قرآن می‌شد. و قرآن کلام خدا بود. محمد را خدا تألیف کرد و قرآن را محمد.» آیا به صرف این‌که چون پیامبر معجزه بود، قرآن معجزه تلقی می‌شود؟ به زعم سروش اگر افلاطون قرآن را تألیف کرده بود معجزه نبود، اما چون فردی امی آن را تألیف کرده باید آن را به تبع شخصیت او معجزه تلقی کرد. با این بیان قرآن فی نفسه معجزه نیست و چه بسیار افراد دانشمند و متفکر هم بتوانند نظیر آن را بیاورند. حتی سروش ادعا می‌کند که اگر قرآن می‌گوید، «فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» (البقره، ۲۳) مرادش آن است که امکان ارائه سوره‌ای از یک فرد امکان‌پذیر نیست، نه آن‌که هیچ کس نتواند نظیر آن را بیاورد.

وقتی بنا باشد که بسیاری از مفاهیم قرآن چون جبرئیل و عرش و کرسی و قلم ساخته خیال پیامبر اکرم (ص) باشد و آیات علمی و تاریخی آن هم بر خطا و برخاسته از دانش محدود پیامبر اعظم (ص)، دیگر چه دلیل وجود دارد که قرآن معجزه جاوید تلقی شود؟ این‌که چون شخصیت پیامبر (ص) با عظمت بود و انتظار نمی‌رفت که کتابی چنان قرآن از ذهن و زبان او تراوش کند، عنوان معجزه را بر آن اتلاق کنیم تشبیه او سخنی شاعرانه است نه حکیمانه! با این تحلیل سروش می‌توان هم شخصیت و هم آثار بودا را معجزه تلقی کرد. (نصری، فصلنامه نقد و نظر)

### نتیجه مقاله

در این جستار با استفاده از آیات به این نتیجه رسیدیم که خداوند متعال، قرآن کریم را با معنا و لفظ توأمان بر پیامبر اکرم (ص) نازل کرده است و رسول خدا (ص) نیز هیچ دخالتی در این معجزه الهی نداشته است. شاهد این ادعا نیز عدم اطلاق قرآن کریم بر صرف معانی آن، نسبت انزال قرآن کریم به خداوند نه پیامبر (ص)، دلالت آیات مصدر به «قل»، آیات مربوط به تحدی، آیات مربوط به وحی، دلالت سؤالات مطرح شده برای پیامبر اسلام (ص)، عدم دخالت پیامبر اکرم (ص) در قرآن کریم، توجه به بحث انزال در قرآن کریم، دسته‌بندی آیات شریفه به محکم و متشابه و اعجاز قرآن کرم دلیلی بر رد نظریه بسط تجربه نبوی، می‌باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## کتابشناسی

- ۱- القرآن الکریم.
- ۲- ابن بابویه، محمد بن علی، خصال، ترجمه محمداقرا کمره‌ای، سعید احمدی، تهران، انتشارات کتابچی، ج ۱۱، ۱۳۸۷ هـ.ش.
- ۳- همو، عیون اخبارالرضا (ع)، ترجمه علی اکبر غفاری، حمیدرضا مستفید، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ هـ.ش، ج ۳.
- ۴- ابن فارس، ابوالحسن احمد، معجم المقاییس اللغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۹ هـ.ق.
- ۵- اشرفی، امیر رضا، مقاله الهی بودن متن قرآن از منظر علامه طباطبایی و نقش آن در تفسیر المیزان، فصلنامه قرآن‌شناخت، شماره ۱، ۱۳۸۷ هـ.ش.
- ۶- بروجردی، سیدمحمدابراهیم، تفسیر جامع، تهران، انتشارات صدر، ۱۳۶۶ هـ.ش، ج ۶.
- ۷- جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن، تنظیم و ویرایش غلامعی امین‌دین، قم، مؤسسه اسراء، آذر ۱۳۸۱ هـ.ش.
- ۸- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنی عشری، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳ هـ.ش.
- ۹- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی علوم القرآن، دمشق (بیروت)، دار العلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- ۱۰- سروش، عبدالکریم، بسط تجربه نبوی، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸ هـ.ش، ج ۵.
- ۱۱- همو، مصاحبه کلام محمد با بخش عربی رادیو جهانی هلند.
- ۱۲- سلطانی شاه، بیان السعاده فی مقامات العباده، ترجمه حشمت‌الله ریاضی، محمد آقا رضا خانی، تهران، انتشارات سر الاسرار، ۱۳۸۱ هـ.ش.
- ۱۴- بروجردی، آیت الله سید محمدحسین، جامع احادیث الشیعہ فی احکام الشریعہ، ترجمه کورش منصور، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، بی تا.
- ۱۵- طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ.ق، ج ۵.
- ۱۶- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ هـ.ش، ج ۳.

۹۰ پژوهش‌نامه قرآن و حدیث - شماره هفتم (تابستان و پاییز ۱۳۸۹)

- ۱۷- طیب، سید عبدالحسین، اطیب‌البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸ هـ.ش، ج ۲.
- ۱۸- فیض کاشانی، ملامحسن، الصافی فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ هـ.ق، ج ۲.
- ۱۹- قرشی، سیدعلی‌اکبر، احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ هـ.ش، ج ۳.
- ۲۰- هومو، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ هـ.ش، ج ۶.
- ۲۱- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ هـ.ش، ج ۴.
- ۲۱- کاشانی، ملا فتح‌الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۶ هـ.ش.
- ۲۲- مغنیه، محمدجواد، تفسیر کاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ هـ.ق، ج ۱.
- ۲۳- منتظری، حسینعلی، پاسخ به مصاحبه کلام محمد.
- ۲۴- نویان، سید محمود، جستارهایی در باب دین و دنیای مدرن، انتشارات پرتو ولایت، ۱۳۸۷ هـ.ش، ج ۱.
- ۲۵- نجمی، محمدصادق، هاشم هاشم‌زاده هریسی، بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ هـ.ش.
- ۲۶- نصری، عبدالله، مقاله نقدی بر نقد، نه طوطی مقلد، نه زنبور مولد، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۳ و ۴، ۱۳۸۶ هـ.ش.